تفسیر نمونه : سوره حجرات آیات 10 – 1

تفسير نمونه ج : 22ص :126

تفسير نمونه ج : 22ص :127

( 49 )سوره حجرات اين سوره در مدينه نازل شده و 18 آيه است

تفسير نمونه ج : 22ص :128

تفسير نمونه ج : 22ص :129

محتواى سوره حجرات

در اين سوره كه بيش از هيجده آيه ندارد مسائل بسيار مهمى در ارتباط با شخص پيامبر و جامعه اسلامى نسبت به يكديگر مطرح شده ، و از آنجا كه بسيارى از مسائل مهم اخلاقى در آن عنوان گرديده مى‏توان آنرا سوره اخلاق و آداب ناميد .

رويهمرفته بخشهاى مختلف اين سوره را اينگونه مى‏توان خلاصه كرد : بخش اول : آيات آغاز سوره است كه آداب برخورد با پيشواى بزرگ اسلام پيغمبر اكرم (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) ، و اصولى را كه مسلمانان در محضر او بايد به كار بندند ، بيان مى‏كند.

بخش دوم : اين سوره مشتمل بر يك سلسله اصول مهم اخلاق اجتماعى است كه به كار بستن آنها محبت و صفا و صميميت و امنيت و اتحاد را در جامعه اسلامى حفظ مى‏كند ، و به عكس فراموش كردن آنها مايه بدبينى و نفاق و پراكنده‏گى و ناامنى است .

بخش سوم : دستوراتى است كه مربوط به چگونگى مبارزه با اختلافات و درگيريهائى است كه احيانا در ميان مسلمانان روى مى‏دهد.

بخش چهارم : از معيار ارزش انسان در پيشگاه خدا و اهميت مساله تقوى سخن مى‏گويد.

بخش پنجم : روى اين مساله تاكيد دارد كه ايمان تنها به گفتار نيست بلكه بايد علاوه بر اعتقاد قلبى آثار آن در اعمال انسانى ، و در جهاد با اموال و نفوس آشكار گردد .

بخش ششم : از اين بحث مى‏كند كه اسلام و ايمان يك هديه بزرگ

تفسير نمونه ج : 22ص :130

الهى براى مؤمنان است ، بجاى اينكه در پذيرش آن منتى بگذارند بايد فوق العاده ممنون و شكرگزار باشند كه مشمول اين هديه شده‏اند.

و بالاخره بخش هفتم كه آخرين قسمت اين سوره است از علم خداوند و آگاهى او از همه اسرار نهان عالم هستى و اعمال انسانها سخن مى‏گويد كه در حقيقت به منزله ضامن اجرا است براى تمام بخشهائى كه در اين سوره آمده است.

نامگذارى اين سوره به سوره حجرات به تناسب آيه چهارم اين سوره است كه اين كلمه در آن به كار رفته و تفسير آنرا به زودى خواهيم دانست .

فضيلت تلاوت اين سوره

در فضيلت تلاوت اين سوره همين بس كه در حديثى از پيامبر گرامى اسلام (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) مى‏خوانيم : من قرأ سورة الحجرات اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من اطاع الله و من عصاه : هر كس سوره حجرات را بخواند به عدد تمام كسانى كه خدا را اطاعت يا عصيان كرده‏اند ده حسنه به او داده مى‏شود!.

و در حديث ديگرى از امام صادق (عليه‏السلام‏) آمده است : من قرأ سورة الحجرات فى كل ليلة ، او فى كل يوم ، كان من زوار محمد (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) : هر كس سوره حجرات را در هر شب يا هر روز بخواند از زائران محمد (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) خواهد بود .

بديهى است اين همه حسنات به عدد مطيعان و عاصيان در صورتى است كه اعمال هر يك از اين دو را كه در آيات اين سوره منعكس است دقيقا در نظر بگيرد ، و در آن بينديشد ، و مسير خود را بر اولى منطبق و از دومى<ُمْ عِندَ رَسولِ اللَّهِ أُولَئك الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبهُمْ لِلتَّقْوَىلَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ‏(3) إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَك مِن وَرَاءِ الحُْجُرَتِ أَكثرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ‏(4) وَ لَوْ أَنهُمْ صبرُوا حَتى تخْرُجَ إِلَيهِمْ لَكانَ خَيراً لَّهُمْوَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ‏(5)

تفسير نمونه ج : 22ص :133

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشايشگر

1 -اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد چيزى را بر خدا و رسولش مقدم نشمريد و پيشى مگيريد و تقواى الهى پيشه كنيد كه خداوند شنوا و داناست.

2 -اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد صداى خود را فراتر از صداى پيامبر نكنيد ، و در برابر او بلند سخن مگوئيد ( و داد و فرياد نزنيد ) آنگونه كه بعضى از شما در برابر بعضى مى‏كنند ، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالى كه نمى‏دانيد !

3 -آنها كه صداى خود را نزد رسول خدا كوتاه مى‏كنند كسانى هستند كه خداوند قلوبشان را براى تقوى خالص نموده ، و براى آنها آمرزش و پاداش عظيمى است.

4 -(ولى ) كسانى كه تو را از پشت حجره‏ها بلند صدا مى‏زنند اكثرشان نمى‏فهمند!

5 -هر گاه آنها صبر مى‏كردند تا خود به سراغشان آئى براى آنها بهتر بود و خداوند غفور ورحيم است.

شان نزول:

مفسران براى آيه نخست شان نزولهائى ذكر كرده‏اند ، و براى آيات بعد شان نزولهاى ديگرى.

از جمله شان نزولهائى كه براى آيه نخست ذكر كرده‏اند اين است كه : پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) به هنگام حركت به سوى خيبر مى‏خواست كسى را بجاى خود در مدينه نصب كند ، عمر شخص ديگرى را پيشنهاد كرد آيه فوق نازل شد و دستور داد بر خدا و پيامبر پيشى مگيريد.

بعضى ديگر گفته‏اند : جمعى از مسلمانان گاه گاه مى‏گفتند اگر چنين مطلبى در باره ما نازل مى‏شد بهتر بود ، آيه فوق نازل گشت و گفت بر خدا و پيامبرش پيشى مگيريد .

تفسير نمونه ج : 22ص :134

بعضى ديگر گفته‏اند : آيه اشاره به اعمال بعضى از مسلمانهاست كه پاره‏اى از مراسم عبادات خود را پيش از موقع انجام دادند و آيه فوق نازل شد و آنها را از اينگونه كارها نهى كرد.

و اما در مورد آيه دوم گفته‏اند : گروهى از طايفه بنى تميم و اشراف آنها وارد مدينه شدند هنگامى كه داخل مسجد پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) گشتند صدا را بلند كرده ، از پشت حجره‏هائى كه منزلگاه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) بود فرياد زدند : يا محمد اخرج الينا ! : اى محمد ! بيرون بيا ! اين سر و صداها و تعبيرات نامؤدبانه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) را ناراحت ساخت هنگامى كه بيرون آمد گفتند آمده‏ايم تا با تو مفاخره كنيم ! اجازه ده تا شاعر و خطيب ما افتخارات قبيله بنى تميم را بازگو كند پيامبر اجازه داد .

نخست خطيب آنها برخاست و از فضائل خيالى طائفه بنى تميم مطالب بسيارى گفت.

پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) به ثابت بن قيس فرمود پاسخ آنها را بده ، او برخاست خطبه بليغى در جواب آنها ايراد كرد بطورى كه خطبه آنها را از اثر انداخت ! سپس شاعر آنها برخاست و اشعارى در مدح اين قبيله گفت كه حسان بن ثابت شاعر معروف مسلمان پاسخ كافى به او داد .

در اين هنگام يكى از اشراف آن قبيله بنام اقرع گفت : اين مرد خطيبش از خطيب ما تواناتر ، و شاعرش از شاعر ما لا يقتر است ، و آهنگ صداى آنها نيز از ما برتر مى‏باشد.

در اين موقع پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) براى جلب قلب آنها دستور داد هداياى خوبى

تفسير نمونه ج : 22ص :135

به آنها دادند آنها تحت تاثير مجموع اين مسائل واقع شدند و به نبوت پيامبر اعتراف كردند.

آيات مورد بحث ناظر به سر و صداى آنها در پشت خانه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) است .

شان نزول ديگرى ذكر كرده‏اند كه هم مربوط به آيه اول ، و هم آيات بعد است ، و آن اينكه : در سال نهم هجرت كه عام الوفود بود ( سالى كه هيئتهاى گوناگونى از قبائل براى عرض اسلام يا عهد و قرار داد خدمت پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) آمدند ) هنگامى كه نمايندگان قبيله بنى تميم خدمت پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) رسيدند ابو بكر به پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) پيشنهاد كرد كه قعقاع ( يكى از اشراف قبيله ) امير آنها گردد ، و عمر پيشنهاد كرد ، اقرع بن حابس ( فرد ديگرى از آن قبيله ) امير شود، در اينجا ابو بكر به عمر گفت : مى‏خواستى با من مخالفت كنى ؟ عمر گفت : من هرگز قصد مخالفت نداشتم ، در اين موقع سر و صداى هر دو در محضر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) بلند شد ، آيات فوق نازل گشت ، يعنى نه در كارها بر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) پيشى گيريد ، و نه در كنار خانه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) سر و صدا راه بيندازيد.

تفسير : آداب حضور پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏)

چنانكه در محتواى سوره اشاره كرديم در اين سوره يك رشته از مباحث مهم اخلاقى و دستورات انضباطى نازل شده كه آن را شايسته نام سوره اخلاق مى‏كند ، و در آيات مورد بحث كه در آغاز سوره قرار گرفته ، به دو قسمت از اين

تفسير نمونه ج : 22ص :136

دستورات اشاره شده است : نخست تقدم نيافتن بر خدا و پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) ، و ديگرى در محضر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) سر و صدا و قال و غوغا راه نينداختن.

بعد مى‏فرمايد : اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد چيزى را در برابر خدا و رسولش مقدم نشمريد ، و تقواى الهى پيشه كنيد ، كه خداوند شنوا و داناست ( يا ايها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدى الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سميع عليم ) .

منظور از مقدم نداشتن چيزى در برابر خدا و پيامبر پيشى نگرفتن بر آنها در كارها ، و ترك عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) است.

گرچه بعضى از مفسران خواسته‏اند مفهوم آيه را محدود كنند ، و آن را منحصر به انجام عبادات قبل از وقت ، يا سخن گفتن قبل از سخن پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) و امثال آن بدانند ، ولى روشن است كه آيه مفهوم وسيع و گسترده‏اى دارد و هر گونه پيشى گرفتن را در هر برنامه‏اى شامل مى‏شود.

مسئوليت انضباط رهروان در برابر رهبران آنهم يكرهبر بزرگ الهى ايجاب مى‏كند كه در هيچ كار ، و هيچ سخن و برنامه ، بر آنها پيشى نگيرند ، و شتاب و عجله نكنند.

البته اين بدان معنا نيست كه اگر پيشنهاد يا مشورتى دارند در اختيار

تفسير نمونه ج : 22ص :137

رهبر الهى نگذارند ، بلكه منظور جلو افتادن و تصميم گرفتن و انجام دادن پيش از تصويب آنها است حتى نبايد در باره مسائل بيش از اندازه لازم سؤال و گفتگو كرد ، بايد گذاشت كه رهبر خودش به موقع مسائل را مطرح كند آنهم رهبر معصوم كه از چيزى غفلت نمى‏كند ، و نيز اگر كسى سؤالى از او مى‏كند نبايد ديگران پيشقدم شده ، پاسخ سؤال را عجولانه بگويند ، در حقيقت همه اين معانى در مفهوم آيه جمع است .

آيه بعد اشاره به دستور دوم كرده ، مى‏گويد : اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد ! صداى خود را فراتر از صداى پيامبر نكنيد و در برابر او بلند سخن نگوئيد و داد و فرياد نزنيد ، آنگونه كه بعضى از شما در برابر بعضى مى‏كنند مبادا اعمال شما حبط و نابود گردد در حالى كه نمى‏دانيد ( يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبى و لا تجهروا له بالقول كجهر بعضكم لبعض ان تحبط اعمالكم و انتم لا تشعرون).

جمله اول ( لا ترفعوا اصواتكم ... ) اشاره به اين است كه صدا را بلندتر از صداى پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) نكنيد ، كه اين خود يكنوع بى ادبى در محضر مبارك او است ، پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) كه جاى خود دارد اين كار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نيز مخالف احترام و ادب است .

اما جمله ( لا تجهروا له بالقول ... ) ممكن است تاكيدى بر همان معنى جمله اول باشد يا اشاره به مطلب تازه‏اى و آن ترك خطاب پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) با جمله يا محمد و تبديل آن به يا رسول الله است.

اما جمعى از مفسران در تفاوت بين اين دو جمله چنين گفته‏اند : جمله اول ، ناظر به زمانى است كه مردم با پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) هم سخن مى‏شوند كه نبايد صداى خود را از صداى او برتر كنند ، و جمله دوم مربوط به موقعى است كه

تفسير نمونه ج : 22ص :138

پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) خاموش است و در محضرش سخن مى‏گويند ، در اينحالت نيز نبايد صدا را زياد بلند كنند.

جمع ميان اين معنى و معنى سابق نيز مانعى ندارد و با شان نزول آيه نيز سازگار است.

و به هر حال ظاهر آيه بيشتر اين است كه دو مطلب متفاوت را بيان مى‏كند.

بديهى است اگر اينگونه اعمال به قصد توهين به مقام شامخ نبوت باشد موجب كفر است و بدون آن ايذاء و گناه .

در صورت اول علت حبط و نابودى اعمال روشن است ، زيرا كفر علت حبط ( از ميان رفتن ثواب عمل نيك ) مى‏شود.

و در صورت دوم نيز مانعى ندارد كه چنين عمل زشتى باعث نابودى ثواب بسيارى از اعمال گردد ، و ما سابقا در بحث حبط گفته‏ايم كه نابود شدن ثواب بعضى از اعمال به خاطر بعضى از گناهان خاص ، بى مانع است ، همانگونه كه نابود شدن اثر بعضى از گناهان به وسيله اعمال صالح نيز قطعى است ، و دلائل فراوانى در آيات قرآن يا روايات اسلامى بر اين معنى وجود دارد ، هر چند اين معنى به صورت يك قانون كلى در همه حسنات و سيئات ثابت نشده است ، اما در مورد بعضى از حسنات و سيئات مهم ، دلائلى نقلى وجود دارد و دليلى هم از عقل بر خلاف آن نيست .

در روايتى آمده است : هنگامى كه آيه فوق نازل شد ثابت بن قيس ( خطيب پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) كه صداى رسائى داشت گفت : من بودم كه صدايم را از صداى پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) فراتر مى‏كردم ، و در برابر او بلند سخن مى‏گفتم ، اعمال من نابود شد ، و من اهل دوزخم!

تفسير نمونه ج : 22ص :139

اين مطلب به گوش پيامبر(صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) رسيد ، فرمود : چنين نيست او اهل بهشت است ( زيرا او اينكار را به هنگام ايراد خطابه براى مؤمنان يا در برابر مخالفان كه اداء يك وظيفه اسلامى بود انجام مى‏داد).

همانگونه كه عباس بن عبد المطلب نيز در جنگ حنين به فرمان پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) با صداى بلند فراريان را دعوت به بازگشت نمود.

آيه بعد براى تاكيد بيشتر روى اين موضوع پاداش كسانى را كه به اين دستور الهى عمل مى‏كنند ، و انضباط و ادب را در برابر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) رعايت مى‏نمايند چنين بيان مى‏كند:آنها كه صداى خود را نزد رسول خدا كوتاه مى‏كنند كسانى هستند كه خداوند قلوبشان را براى تقوا خالص و گسترده ساخته و براى آنها آمرزش و پاداش عظيمى است ( ان الذين يغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى لهم مغفرة و اجر عظيم).

يغضون از ماده غض ( بر وزن حظ ) به معنى كم كردن و كوتاه نمودن نگاه يا صدا است ، و نقطه مقابل آن خيره نگاه كردن ، و صدا را بلند نمودن است.

امتحن از ماده امتحان در اصل به معنى ذوب كردن طلا

تفسير نمونه ج : 22ص :140

و گرفتن ناخالصى آن است ، و گاه به معنى گستردن چرم نيز آمده ، ولى بعدا در معنى آزمايش به كار رفته است ، مانند آيه مورد بحث ، آزمايشى كه نتيجه آن خلوص قلب و گستردگى آن براى پذيرش تقوى است .

قابل توجه اينكه : در آيه قبل تعبير به نبى شده ، و در اينجا تعبير به رسول الله ، و هر دو گويا اشاره به اين نكته است كه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) از خود چيزى ندارد ، او فرستاده خدا و پيام‏آور او است ، اسائه ادب در برابر او اسائه ادب نسبت به خدا است ، و رعايت ادب نسبت به او رعايت نسبت به خداوند است.

ضمنا تعبير مغفرة به صورت نكره ، براى تعظيم و اهميت است ، يعنى خداوند آمرزش كامل و بزرگ نصيبشان مى‏كند ، و بعد از پاك شدن از گناه اجر عظيم به آنها عنايت مى‏فرمايد ، زيرا نخست شستشوى از گناه مطرح است ، سپس بهره‏مندى از پاداش عظيم الهى .

آيه بعد براى تاكيد بيشتر ، اشاره به نادانى و بى‏خردى كسانى مى‏كند كه اين دستور الهى را پشت سر مى‏افكنند ، و چنين مى‏فرمايد : كسانى كه تو را از پشت حجره‏ها بلند صدا مى‏زنند اكثرشان عقل و خرد ندارند ! ( ان الذين ينادونك من وراء الحجرات اكثرهم لا يعقلون).

اين چه عقلى است كه انسان در برابر بزرگترين سفير الهى رعايت ادب نكند، و با صداى بلند و نامؤدبانه ، همچون اعراب بنى تميم پشت خانه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) بيايد ، و فرياد زند : يا محمد ! يا محمد ! اخرج الينا و آن كانون مهر و عطوفت پروردگار را بدينوسيله ايذاء و آزار نمايد.

اصولا هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر مى‏رود بر ادب او افزوده مى‏شود ، زيرا ارزشها و ضد ارزشها را بهتر درك مى‏كند ، و به همين دليل بى ادبى هميشه نشانه بى‏خردى است ، يا به تعبير ديگر بى ادبى كار حيوان و ادب

تفسير نمونه ج : 22ص :141

كار انسان است ؟ تعبير به اكثرهم لا يعقلون ( غالب آنها نمى‏فهمند ) يا به خاطر اين است كه اكثر در لغت عرب گاه به معنى همه مى‏آيد ، كه براى رعايت احتياط و ادب اين تعبير را به كار مى‏برند كه حتى اگر يكنفر مستثنى بوده باشد حق او ضايع نشود ، گوئى خداوند با اين تعبير مى‏فرمايد : من كه پروردگار شما هستم و به همه چيز احاطه علمى دارم به هنگام سخن گفتن رعايت آداب مى‏كنم ، پس شما چرا رعايت نمى‏كنيد ؟ و يا اينكه به راستى در ميان آنها افراد عاقلى بوده‏اند كه روى عدم توجه و يا عادت هميشگى صدا را بلند مى‏كردند ، قرآن از اين طريق به آنها هشدار مى‏دهد كه عقل و فكر خود را به كار گيرند ، و ادب را فراموش نكنند .

حجرات جمع حجره در اينجا اشاره به اطاقهاى متعددى است كه در كنار مسجد پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) براى همسران او تهيه شده بود ، و در اصل از ماده حجر ( بر وزن اجر ) به معنى منع است ، زيرا حجره مانع ورود ديگران در حريم زندگى انسان است ، و تعبير به ورء در اينجا به معنى بيرون است ، از هر طرف كه باشد ، زيرا در حجره‏هاى پيامبر به مسجد گشوده مى‏شد ، و افراد نادان و عجول گاه در برابر در حجره مى‏آمدند و فرياد يا محمد ! مى‏زدند قرآن آنها را از اين كار نهى مى‏كند.

در آخرين آيه مورد بحث براى تكميل اين معنى مى‏افزايد : اگر آنها صبر مى‏كردند تا خود بيرون آئى ، و به سراغشان روى براى آنها بهتر بود ( و لو انهم صبروا حتى تخرج اليهم لكان خيرا لهم ) .

درست است كه عجله و شتاب گاه سبب مى‏شود كه انسان زودتر به مقصود خود برسد ، ولى شكيبائى و صبر در چنين مقامى مايه رحمت و آمرزش

تفسير نمونه ج : 22ص :142

و اجر عظيم است ، و مسلما اين بر آن برترى دارد.

و از آنجا كه افرادى نا آگاهانه قبلا مرتكب چنين كارى شده بودند ، و با نزول اين دستور الهى طبعا به وحشت مى‏افتادند ، قرآن به آنها نيز نويد مى‏دهد كه اگر توبه كنند مشمول رحمت خداوند مى‏شوند ، لذا در پايان آيه مى‏فرمايد : و خداوند غفور و رحيم است ( و الله غفور رحيم ) .

نكته‏ها:

1 -ادب برترين سرمايه است

در اسلام اهميت زيادى به مساله رعايت آداب ، و بر خورد توأم با احترام و ادب با همه كس ، و هر گروه ، وارد شده است كه به عنوان نمونه در اينجا به چند حديث اشاره مى‏شود.

1 -على (عليه‏السلام‏) مى‏فرمايد : الاداب حلل مجددة : رعايت ادب همچون لباس فاخر و زينتى و نو است.

و در جاى ديگر مى‏فرمايد : الادب يغنى عن الحسب : ادب انسان را از افتخارات پدران و نياكان بى نياز مى‏كند .

در حديث ديگرى از امام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏خوانيم : خمس من لم تكن فيه لم يكن فيه كثير مستمتع ! قيل و ما هن يا ابن رسول الله ؟ قال : الدين و العقل و الحياء و حسن الخلق و حسن الادب : پنج چيز است كه در هر كس نباشد صفات و امتيازات قابل ملاحظه‏اى

تفسير نمونه ج : 22ص :143

نخواهد داشت.

عرض كردند : اى فرزند رسول الله آنها چيست ؟ فرمود : دين و عقل و حيا و حسن خلق و حسن ادب.

و نيز در حديث ديگرى از همان امام (عليه‏السلام‏) مى‏خوانيم كه فرمود : لا يطمعن ذو الكبر فى الثناء الحسن ، و لا الخب فى كثرة الصديق ، و لا السى‏ء الادب فى الشرف : افراد متكبر هرگز نبايد انتظار ذكر خير از سوى مردم داشته باشند و نه افراد نيرنگ باز انتظار كثرت دوستان ، و نه افراد بى ادب انتظار شرف و آبرو .

به همين دليل هنگامى كه در زندگى پيشوايان بزرگ اسلام دقت مى‏كنيم مى‏بينيم كه دقيقترين نكات مربوط به ادب را حتى با افراد كوچك رعايت مى‏كردند.

اصولا دين مجموعه‏اى است از آداب : ادب در برابر خدا ، ادب در مقابل پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) و پيشوايان معصوم (عليهم‏السلام‏) ، ادب در مقابل استاد و معلم ، و پدر و مادر ، و عالم و دانشمند .

حتى دقت در آيات قرآن مجيد نشان مى‏دهد خداوند با آن مقام عظمت هنگامى كه با بندگان خود سخن مى‏گويد : آداب را كاملا رعايت مى‏كند ! جائى كه چنين است تكليف مردم در مقابل خدا و پيغمبرش روشن است.

در حديثى مى‏خوانيم : هنگامى كه آيات آغاز سوره مؤمنون نازل شد ، و يك سلسله آداب اسلامى را به آنها دستور داد ، از جمله مساله خشوع در نماز پيامبر اسلام (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) كه قبلا به هنگام نماز گاه به آسمان نظر مى‏افكند ديگر

تفسير نمونه ج : 22ص :144

سر بر نمى‏داشت ، و دائما به زمين نگاه مى‏فرمود .

در مورد پيامبر خدا نيز اين موضوع تا آن حد مهم است كه قرآن صريحا در آيات فوق مى‏گويد صدا را بلندتر از صداى پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) كردن و در مقابل او جار و جنجال راه انداختن موجب حبط اعمال و از بين رفتن ثواب است.

روشن است تنها رعايت اين نكته در برابر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) كافى نيست ، بلكه امور ديگرى كه از نظر سوء ادب همانند صداى بلند و جار و جنجال است نيز در محضرش ممنوع است ، و به اصطلاح فقهى در اينجا بايد الغاء خصوصيت و تنقيح مناط كرد ، و اشباه و نظائر آن را به آن ملحق نمود .

در آيه 63 سوره نور نيز مى‏خوانيم : لا تجعلوا دعاء الرسول كدعاء بعضكم بعضا كه جمعى از مفسران آن را چنين تفسير كرده‏اند : هنگامى كه پيامبر را صدا مى‏زنيد با ادب و احترامى كه شايسته او است صدا كنيد نه همچون صدا زدن يكديگر.

جالب اينكه قرآن در آيات فوق رعايت ادب را در برابر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) نشانه پاكى قلب و آمادگى آن براى پذيرش تقوى ، و سبب آمرزش و اجر عظيم مى‏شمرد ، در حالى كه بى ادبان را همچون چهار پايان بى عقل معرفى مى‏كند ! حتى بعضى از مفسران آيات مورد بحث را توسعه داده گفته‏اند مراحل پائين‏تر ، مانند علما و دانشمندان و رهبران فكرى و اخلاقى را نيز شامل مى‏شود ، مسلمانان موظفند در برابر آنها نيز آداب را رعايت كنند .

البته در برابر امامان معصوم (عليهم‏السلام‏) اين مساله روشنتر است ، حتى در رواياتى كه از طرق اهل بيت (عليهم‏السلام‏) به ما رسيده مى‏خوانيم : هنگامى كه يكى از ياران با حالت جنابت خدمتشان رسيد امام (عليه‏السلام‏) بدون مقدمه فرمود:

تفسير نمونه ج : 22ص :145

ا ما تعلم انه لا ينبغى للجنب ان يدخل بيوت الانبياء ؟ ! آيا تو نمى‏دانى كه سزاوار نيست جنب وارد خانه پيامبران شود ؟ ! .

و در روايت ديگرى تعبير به ان بيوت الانبياء و اولاد الانبياء لا يدخلها الجنب شده است ، كه هم خانه پيامبران را شامل مى‏شود و هم خانه فرزندان آنها را.

كوتاه سخن اينكه مساله رعايت ادب در برابر كبير و صغير بخش مهمى از دستورات اسلامى را شامل مى‏شود ، كه اگر بخواهيم همه را مورد بحث قرار دهيم از شكل تفسير آيات بيرون مى‏رويم ، در اينجا اين بحث را با حديثى از امام سجاد على بن الحسين (عليهماالسلام‏) در رساله حقوق در مورد رعايت ادب در برابر استاد پايان مى‏دهيم ، فرمود : حق كسى كه ترا تعليم و تربيت مى‏دهد اين است كه او را بزرگ دارى ، مجلسش را محترم بشمرى ، به سخنانش كاملا گوش فرا دهى ، و رو به روى او بنشينى ، صدايت را از صداى او برتر نكنى ، و هر گاه كسى از او سؤالى كند تو مبادرت به جواب ننمائى ، در محضرش با كسى سخن نگوئى ، و نزد او از هيچكس غيبت نكنى ، اگر پشت سر از او بد گويند دفاع كنى ، عيوبش را مستور دارى ، و فضائلش را آشكار سازى ، با دشمنانش همنشين نشوى ، و دوستانش را دشمن ندارى ، هنگامى كه چنين كنى فرشتگان الهى گواهى مى‏دهند كه تو به سراغ او رفته‏اى و براى خدا از او علم آموخته‏اى نه براى خلق خدا .

تفسير نمونه ج : 22ص :146

2 -بلند كردن صدا در كنار قبر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏)

جمعى از علماء و مفسران گفته‏اند : آيات مورد بحث همانگونه كه از بلند كردن صدا نزد پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) در زمان حياتش منع مى‏كند ، بعد از وفاتش را نيز شامل مى‏شود.

اگر منظور آنها شمول عبارت آيه است ، ظاهر آيه مخصوص زمان حيات رسول الله (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) است ، زيرا مى‏گويد : صداى خود را برتر از صداى او نكنيد و اين در حالى است كه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) حيات جسمانى داشته باشد و سخن بگويد .

ولى اگر منظور مناط و فلسفه حكم است كه در اين گونه موارد روشن است و اهل عرف الغاى خصوصيت مى‏كنند ، تعميم مذكور بعيد به نظر نمى‏رسد ، زيرا مسلم است هدف در اينجا رعايت ادب و احترام نسبت به ساحت قدس پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) است ، بنابر اين هر گاه بلند كردن صدا در كنار قبر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) نوعى هتك و بى احترامى باشد بدون شك جائز نيست ، مگر اينكه به صورت اذان نماز ، يا تلاوت قرآن ، يا ايراد خطابه و امثال آن بوده باشد كه در اينگونهموارد ، نه در حيات پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) ممنوع است و نه در ممات او.

در حديثى در اصول كافى از امام باقر (عليه‏السلام‏) در باره ماجراى وفات امام حسن مجتبى (عليه‏السلام‏) و ممانعتى كه از سوى عايشه در زمينه دفن آن حضرت در جوار پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) به عمل آمد و سر و صداهائى كه بلند شد مى‏خوانيم : امام حسين (عليه‏السلام‏) به آيه يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبى ... استدلال فرمود ، و از رسول خدا (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) اين جمله را نقل كرد : ان الله حرم من المؤمنين امواتا ما حرم منهم احياء : خداوند آنچه را از مؤمنان در حال حيات تحريم كرده در حال مماتشان نيز تحريم كرده است .

تفسير نمونه ج : 22ص :147

اين حديث گواه ديگرى بر عموميت مفهوم آيه است.

3 -انضباط اسلامى در همه چيز و همه جا

مساله مديريت و فرماندهى بدون رعايت انضباط هرگز به سامان نمى‏رسد و اگر بخواهند كسانى كه تحت پوشش مديريت و رهبرى قرار دارند به طور خودسرانه عمل كنند شيرازه كارها به هم مى‏ريزد ، هر قدر هم رهبر و فرمانده لايق و شايسته باشند.

بسيارى از شكست‏ها و ناكاميها كه دامنگير جمعيت‏ها و گروهها و لشكرها شده از همين رهگذر بوده است ، و مسلمانان نيز طعم تلخ تخلف از اين دستور را بارها در زمان پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) يا بعد از او چشيده‏اند كه روشنترين آنها داستان شكست احد به خاطر بى انضباطى گروه اندكى از جنگجويان بود .

قرآن مجيد اين مساله فوق العاده مهم را در عبارات كوتاه آيات فوق به صورت جامع و جالب مطرح ساخته ، مى‏گويد : يا ايها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدى الله و رسوله.

وسعت مفهوم آيه چنانكه گفتيم به قدرى زياد است كه هر گونه تقدم و تاخر و گفتار و رفتار خودسرانه و خارج ازدستور رهبرى را شامل مى‏شود.

با اينحال در تاريخ زندگى پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) موارد زيادى ديده مى‏شود كه افرادى بر فرمان او پيشى گرفتند ، يا عقب افتادند و از اطاعت آن سرپيچى نمودند و مورد ملامت و سرزنش شديد قرار گرفتند ، از جمله اينكه:

1 -هنگامى كه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) براى فتح مكه حركت فرمود ( سال هشتم هجرت ) ماه مبارك رمضان بود ، جمعيت زيادى با حضرت بودند ، گروهى سواره و گروهى پياده ، وقتى به منزلگاه كراع الغميم رسيد دستور داد ظرف آبى آوردند

تفسير نمونه ج : 22ص :148

و حضرت (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) روزه خود را افطار كرد ، همراهان نيز افطار كردند ، ولى عجب اينكه جمعى از آنها بر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) پيشى گرفتند و حاضر به افطار نشدند و بر روزه خود باقى ماندند ، پيامبر آنها را عصاة يعنى جمعيت گنهكاران ناميد.

2 -نمونه‏اى ديگر در داستان حجة الوداع در سال دهم هجرت اتفاق افتاد ، كه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) دستور داد منادى ندا كند ، هر كس حيوان قربانى با خود نياورده بايد نخست عمره بجا آورد و از احرام بيرون آيد ، سپس مراسم حج را انجام دهد ، و اما آنها كه قربانى همراه خود آورده‏اند ( و حج آنها حج افراد است ) بايد بر احرام خود باقى بمانند ، سپس افزود اگر من شتر قربانى نياورده بودم عمره را تكميل مى‏كردم ، و از احرام بيرون مى‏آمدم .

ولى گروهى از انجام اين دستور سر باز زدند و گفتند چگونه ممكن است پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) بر احرام خود باقى بماند ، و ما از احرام بيرون آئيم ؟ آيا زشت نيست كه ما به سوى مراسم حج بعد از انجام عمره برويم در حالى كه قطره‏هاى آب غسل ( جنابت ) از ما فرو مى‏ريزد.

پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) از اين تخلف و بى انضباطى سخت ناراحت شد و آنها را شديدا سرزنش كرد .

3 -داستان تخلف از لشكر اسامه در آستانه وفات پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) معروف است كه حضرت به مسلمانان دستور داد كه به فرماندهى اسامة بن زيد براى جنگ با روميان آماده شوند ، و به مهاجران و انصار فرمود با اين لشكر حركت كنند.

شايد مى‏خواست به هنگام رحلتش مسائلى كه در امر خلافت واقع شد

تفسير نمونه ج : 22ص :149

تحقق نيابد و حتى تخلف كنندگان از لشكر اسامه را لعن فرمود ، اما با اين حال گروهى از حركت سر باز زدند به بهانه اينكه در اين شرائط خاص پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) را تنها نمى‏گذاريم .

4 -داستان قلم و دوات در ساعات آخر عمر پيامبر گرامى اسلام (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) نيز معروف و تكان دهنده است ، و بهتر اين است كه عين عبارت صحيح مسلم را در اينجا بياوريم : لما حضر رسول الله و فى البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب فقال النبى (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) هلم اكتب لكم كتابا لا تضلون بعده ، فقال عمران رسول الله (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) قد غلب عليه الوجع ! و عندكم القرآن ، حسبنا كتاب الله ! فاختلف اهل البيت ، فاختصموا ، فمنهم من يقول قربوا يكتب لكم رسول الله (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) كتابا لن تضلوا بعده ، و منهم من يقول ما قال عمر ، فلما اكثروا اللغو و الاختلاف عند رسول الله (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) قال رسول الله قوموا ! : هنگامى كه وفات پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) نزديك شد گروهى در خانه نزد او بودند از جمله عمر بن خطاب ، پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) فرمود : نامه‏اى بياوريد تا براى شما مطلبى بنويسم كه هرگز بعد از آن گمراه نشويد ، عمر گفت : بيمارى بر پيامبر غلبه كرده ! ( و العياذ بالله سخنان ناموزون مى‏گويد ! ) قرآن نزد شما است ، و همين كتاب الهى ما را كافى است ! ! در اين هنگام در ميان حاضران در خانه اختلاف افتاد ، بعضى گفتند بياوريد تا پيامبر نامه خود را بنويسد ، تا هرگز گمراه نشويد ، در حالى كه بعضى ديگر سخن عمر را تكرار مى‏كردند ! هنگامى كه سخنان ناموزون

تفسير نمونه ج : 22ص :150

و اختلاف بالا گرفت پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) فرمود برخيزيد و از من دور شويد!.

قابل توجه اينكه عين اين حديث را با مختصر تفاوتى بخارى نيز در صحيح خود آورده است.

اين ماجرا از حوادث مهم تاريخ اسلام است كه نياز به تحليل فراوان دارد، و اينجا جاى شرح آن نيست ، ولى به هر حال يكى از روشنترين موارد تخلف از دستور پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) و مخالفت با آيه مورد بحث ( يا ايها الذين لا تقدموا بين يدى الله و رسوله ) محسوب مى‏شود.

مساله مهم اينجا است كه رعايت اين انضباط الهى و اسلامى نياز به روح تسليم كامل و پذيرش رهبرى در تمام شؤون زندگى و ايمان محكم به مقام شامخ رهبر دارد.

تفسير نمونه ج : 22ص :151

يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكمْ فَاسِقُ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمَا بجَهَلَةٍ فَتُصبِحُوا عَلى مَا فَعَلْتُمْ نَدِمِينَ‏(6) وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسولَ اللَّهِلَوْ يُطِيعُكمْ فى كَثِيرٍ مِّنَ الأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّب إِلَيْكُمُ الايمَنَ وَ زَيَّنَهُ فى قُلُوبِكمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسوقَ وَ الْعِصيَانَأُولَئك هُمُ الرَّشِدُونَ‏(7) فَضلاً مِّنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةًوَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ‏(8)

ترجمه:

6 -اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد اگر شخص فاسقى خبرى براى شما بياورد در باره آن تحقيق كنيد ، مبادا به گروهى از روى نادانى آسيب برسانيد ، و از كرده خود پشيمان شويد .

7 -و بدانيد رسول خدا در ميان شما است ، هر گاه در بسيارى از امور از شما اطاعت كند به مشقت خواهيد افتاد ، ولى خداوند ايمان را محبوب شما قرار داده ، و آنرا در دلهايتان زينت بخشيده ، و ( به عكس ) كفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است كسانى كه واجد اين صفاتند هدايت يافتگانند.

8 -خداوند بر شما فضل و نعمتى از سوى خود بخشيده ، و خداوند دانا و حكيم است.

تفسير نمونه ج : 22ص :152

شان نزول:

براى نخستين آيه مورد بحث دو شان نزول در تفاسير آمده است كه بعضى مانند طبرسى در مجمع البيان هر دو را ذكر كرده‏اند ، و بعضى مانند قرطبى و نور الثقلين و فى ظلال القرآن تنها به يكى اكتفا كرده‏اند .

نخستين شان نزولى كه غالب مفسران آن را ذكر كرده‏اند اين است كه آيه يا ايها الذين آمنوا ان جائكم ... در باره وليد بن عقبه نازل شده است كه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) او را براى جمع‏آورى زكات از قبيله بنى المصطلق اعزام داشت ، هنگامى كه اهل قبيله با خبر شدند كه نماينده رسول الله (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) مى‏آيد با خوشحالى به استقبال او شتافتند ، ولى از آنجا كه ميان آنها و وليد در جاهليت خصومت شديدى بود تصور كرد آنها به قصد كشتنش آمده‏اند .

خدمت پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) بازگشت ( بى آنكه تحقيقى در مورد اين گمان كرده باشد ) و عرض كرد : آنها از پرداخت زكات خوددارى كردند ! ( و مى‏دانيم امتناع از پرداخت زكات يكنوع قيام بر ضد حكومت اسلامى تلقى مى‏شد ، بنابر اين مدعى بود آنها مرتد شده‏اند!).

پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) سخت خشمگين شد ، و تصميم گرفت با آنها پيكار كند ، آيه فوق نازل شد ( و به مسلمانان دستور داد كه هرگاه فاسقى خبرى آورد در باره آن تحقيق كنيد).

بعضى نيز بر آن افزوده‏اند كه بعد از اخبار وليد در باره ارتداد قبيله بنى المصطلق پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) به خالد بن وليد بن مغيره دستور داد به سراغ قبيله بنى المصطلق رود ، ولى فرمود شتابزده كارى انجام مده .

خالد شبانه به نزديكى قبيله رسيد ، و ماموران اطلاعاتى خود را براى

تفسير نمونه ج : 22ص :153

تحقيق فرستاد ، آنها خبر آوردند كه بنى المصطلق به اسلام كاملا وفا دارند ، و صداى اذان و نماز آنها را با گوش خود شنيده‏اند ، صبحگاهان خالد شخصا به سراغ آنها آمد ، و صدق گفتار مخبرين را ملاحظه كرد ، خدمت پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) بازگشت و ماجرا را به عرض رسانيد ، در اين هنگام آيه فوق نازل شد و به دنبال آن پيامبر مى‏فرمود : التانى من الله ، و العجلة من الشيطان ! : درنگ كردن و تحقيق از سوى خدا است و عجله از شيطان است ! .

شان نزول ديگرى كه فقط بعضى از مفسران به آن اشاره كرده‏اند اين است كه آيه در مورد ماريه همسر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) ( مادر ابراهيم ) نازل شد ، زيرا خدمت پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) عرض كردند كه او پسر عموئى دارد كه گاه و بيگاه به سراغش مى‏آيد ( و روابط نامشروعى در ميان است ) پيامبر على (عليه‏السلام‏) را فرا خواند فرمود : برادرم ! اين شمشير را بگير اگر او را نزد ماريه يافتى به قتل برسان .

امير مؤمنان على (عليه‏السلام‏) عرض كرد : اى رسول خدا ! من مامورم كه مانند سكه تفتيده دستور شما را پياده كنم ، يا اينكه شخص حاضر چيزى مى‏بيند كه غائب نمى‏بيند ؟ ( با تحقيق بيشتر انجام وظيفه كنم).

فرمود : نه ! بر اساس اينكه حاضر چيزى مى‏بيند كه غائب نمى‏بيند عمل كن.

تفسير نمونه ج : 22ص :154

على (عليه‏السلام‏) مى‏فرمايد : شمشير را به كمر بستم و به سراغ او آمدم ، ديدم نزد ماريه است شمشير را كشيدم او فرار كرد و از نخلى بالا رفت ، و سپس خود را از بالا به زير افكند ، در اين هنگام پيراهن او بالا رفت و معلوم شد اصلا عضو جنسى ندارد ، خدمت پيامبر آمدم و ماجرا را شرح دادم پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) فرمود خدا را شكر كه بدى و آلودگى و اتهام را از دامان ما دور مى‏كند .

تفسير : به اخبار فاسقان اعتنا نكنيد!

در آيات گذشته سخن از وظائف مسلمانان در برابر رهبر و پيشوايشان پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) بود ، و دو دستور مهم در آن آمده بود : نخست پيشى نگرفتن بر خدا و پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) و ديگر رعايت ادب به هنگام سخن گفتن و صدا زدن در محضر او .

آيات مورد بحث ادامه وظائف امت در برابر اين رهبر بزرگ است و مى‏گويد هنگامى كه اخبارى را خدمت او مى‏آورند بايد از روى تحقيق باشد ، و اگر شخص فاسقى خبر از چيزى داد بدون تحقيق نپذيرند ، و پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) را براى پذيرش آن تحت فشار قرار ندهند.

نخست مى‏فرمايد : اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد اگر شخص فاسقى خبرى براى شما بياورد در باره آن تحقيق كنيد : ( يا ايها الذين آمنوا ان جائكم فاسق بنبا فتبينوا).

سپس به علت آناشاره كرده مى‏افزايد : مبادا در صورت عمل كردن

تفسير نمونه ج : 22ص :155

بدون تحقيق به گروهى از روى نادانى آسيب برسانيد ، و از كرده خود پشيمان شويد ! ( ان تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين).

همانگونه كه اگر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) به گفته وليد بن عقبه عمل مى‏فرمود و با طايفه بنى المصطلق به عنوان يك قوم مرتد پيكار مى‏كرد فاجعه و مصيبت دردناكى به بار مى‏آمد.

از لحن آيه بعد چنين استفاده مى‏شود كه جمعى اصرار بر اين پيكار داشتند قرآن مى‏گويد : اين كار شايسته شما نيست ، اين عين جهالت و نادانى است و سرانجامش ندامت و پشيمانى خواهد بود .

جمعى از علماى علم اصول براى حجيت خبر واحد به اين آيه استدلال كرده‏اند ، چرا كه آيه مى‏گويد : تحقيق و تبين در خبر فاسق لازم است ، و مفهوم آن اين است كه اگر شخص عادل خبرى دهد بدون تحقيق مى‏توان پذيرفت.

ولى به اين استدلال اشكالات فراوانى كرده‏اند كه از همه مهمتر دو ايراد است ، بقيه اهميت چندانى ندارد : نخست اينكه استدلال فوق متوقف بر قبول حجيت مفهوم وصف است در حالى كه معروف اين است كه مفهوم وصف حجت نيست.

ديگر اينكه علتى كه در ذيل آيه آمده است آنچنان گسترده است كه خبر عادل و فاسق هر دو را شامل مى‏شود ، زيرا عمل به خبر ظنى هر چه باشد احتمال پشيمانى و ندامت دارد .

و اما اين هر دو اشكال قابل حل است ، زيرا مفهوم وصف و هر قيد ديگر

تفسير نمونه ج : 22ص :156

در مواردى كه به اصطلاح منظور بيان قيود يك مساله و مقام احتراز است حجت مى‏باشد و ذكر اين قيد ( قيد فاسق ) در آيه فوق طبق ظهور عرفى هيچ فايده قابل ملاحظه‏اى جز بيان حجيت خبر عادل ندارد.

و اما در مورد تعليلى كه ذيل آيه آمده است ظاهر اين است كه هر گونه عمل به ادله ظنيه را شامل نمى‏شود ، بلكه ناظر به مواردى است كه در آنجا عمل ، عمل جاهلانه يا سفيهانه و ابلهانه است ، چرا كه در آيه روى عنوان جهالت تكيه شده ، و مى‏دانيم غالب ادله‏اى كه تمام عقلاى جهان در مسائل روزمره زندگى روى آن تكيه مى‏كنند دلائل ظنى است ( از قبيل ظواهر الفاظ ، قول شاهد ، قول اهل خبره ، قول ذو اليد و مانند اينها ) .

معلوم است كه هيچيك از اينها جاهلانه و سفيهانه شمرده نمى‏شود ، و اگر احيانا مطابق با واقع نباشد مساله ندامت نيز در آن مطرح نيست چون يك راه عمومى و همگانى است.

به هر حال به عقيده ما اين آيه از آيات محكمى است كهدلالت بر حجيت خبر واحد حتى در موضوعات دارد ، و در اين زمينه بحثهاى فراوانى است كه اينجا جاى شرح آن نيست.

بعلاوه نمى‏توان انكار كرد كه مساله اعتماد بر اخبار موثق اساس تاريخ و زندگى بشر را تشكيل مى‏دهد ، به طورى كه اگر مساله حجيت خبر عادل يا موثق از جوامع انسانى حذف شود بسيارى از ميراثهاى علمى گذشته ، و اطلاعات مربوط به جوامع بشرى ، و حتى مسائل زيادى از آنچه امروز در جامعه خود با آن سر و كار داريم به كلى حذف خواهد شد ، و نه تنها انسان به عقب باز مى‏گردد ، بلكه گردش چرخهاى زندگى فعلى او نيز متوقف خواهد شد.

لذا اجماع همه عقلا بر حجيت آن است و شارع مقدس نيز آن را قولا و عملا امضا فرموده است.

تفسير نمونه ج : 22ص :157

ولى به همان اندازه كه حجيت خبر واحد ثقه به زندگى سامان مى‏بخشد ، تكيه بر اخبار غير موثق بسيار خطرناك ، و موجب از هم پاشيدگى نظام جامعه‏ها است ، مصائب فراوانى به بار مى‏آورد ، حيثيت و حقوق اشخاص را به خطر مى‏اندازد ، و انسان را به بيراهه و انحراف مى‏كشاند ، و به تعبير جالب قرآن در آيه مورد بحث سرانجام مايه ندامت و پشيمانى خواهد بود.

اين نكته نيز قابل توجه است كه ساختن خبرهاى دروغينو تكيه بر اخبار غير موثق يكى از حربه‏هاى قديمى نظامهاى جبار و استعمارى است كه به وسيله آن جو كاذبى ايجاد كرده ، و با فريب و اغفال مردم ناآگاه آنها را گمراه مى‏سازند ، و سرمايه‏هاى آنها را به تاراج مى‏برند.

اگر مسلمانان دقيقا به همين دستور الهى كه در اين آيه وارد شده عمل كنند و خبرهاى فاسقين را بدون تحقيق و تبين نپذيرند از اين بلاهاى بزرگ مصون خواهند ماند.

اين نكته نيز قابل توجه است كه مساله مهم وثوق و اعتماد به خود خبر است ، منتها گاهى اين وثوق از ناحيه اعتماد به شخص خبر دهنده حاصل مى‏شود ، و گاه از قرائن ديگرى از بيرون ، لذا در پاره‏اى از موارد با اينكه گوينده خبر فاسق است ما به خبر او اطمينان پيدا مى‏كنيم .

بنابر اين اين وثوق و اعتماد از هر راهى حاصل شود ، خواه از طريق عدالت و تقوا و صداقت گوينده باشد ، و يا از قرائن خارجى ، براى ما معتبر است ، و سيره عقلا كه مورد امضاى شرع اسلام قرار گرفته ، نيز بر همين اساس است.

به همين دليل در فقه اسلامى مى‏بينيم بسيارى از اخبارى كه سند آنها ضعيف است ، به خاطر اينكه مورد عمل مشهور قرار گرفته ، و آنها از روى قرائنى به صحت خبر واقف شده‏اند معيار عمل قرار مى‏گيرد ، و بر طبق آن فتوا مى‏دهند .

تفسير نمونه ج : 22ص :158

به عكس گاه اخبارى نقل شده كه گوينده آن شخص معتبرى است ولى قرائنى از خارج ما را نسبت به آن خبر بدبين مى‏سازد ، اينجاست كه چاره‏اى از رها كردن آن نداريم ، هر چند گوينده آن شخص عادل و معتبرى است.

بنابر اين معيار در همه جا اعتماد به خود خبر است ، هر چند عدالت و صداقت راوى غالبا وسيله‏اى است براى اين اعتماد اما يك قانون كلى نيست ( دقت كنيد).

در آيه بعد براى تاكيد مطلب مهمى كه در آيه گذشته آمده ، مى‏افزايد : بدانيد رسول الله در ميان شماست، هر گاه در بسيارى از امور از شما اطاعت كند به مشقت خواهيد افتاد ( و اعلموا ان فيكم رسول الله لو يطيعكم فى كثير من الامر لعنتم).

اين جمله چنانكه جمعى از مفسران هم گفته‏اند نشان مى‏دهد كه بعد از خبر وليد از مرتد شدن طايفه بنى المصطلق جمعى از مسلمانان ساده دل و ظاهر بين به پيغمبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) فشار مى‏آورند كه بر ضد طايفه مزبور اقدام به جنگ كند.

قرآن مى‏گويد : از خوشبختى شما اين است كه رسول خدا (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) در ميان شما است ، و رابطه با او عالم وحى بر قرار است ، و هر گاه خط وخطوط انحرافى در ميان شما پيدا شود از اين طريق شما را آگاه مى‏سازد.

ولى او رهبر است انتظار نداشته باشيد كه از شما اطاعت كند ، و دستور بگيرد ، او نسبت به شما از هر كس مهربانتر است ، براى تحميل افكار

تفسير نمونه ج : 22ص :159

خود به او فشار نياوريد كه اين به زيان شما است.

در دنباله آيه به يكى ديگر از مواهب بزرگ الهى به مؤمنان اشاره كرده مى‏فرمايد لكن خداوند ايمان را محبوب شما قرار داده ، و آن را در دلهايتان زينت بخشيده ( و لكن الله حبب اليكم الايمان و زينه فى قلوبكم).

و به عكس كفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است ( و كره اليكم الكفر و الفسوق و العصيان ) .

در حقيقت اين تعبيرات اشاره لطيفى است به قانون لطف آنهم لطف تكوينى.

توضيح اينكه : وقتى شخص حكيم كارى را مى‏خواهد تحقق بخشد زمينه‏هاى آن را از هر نظر فراهم مى‏سازد ، اين اصل در مورد هدايت انسانها نيز كاملا صادق است.

خدا مى‏خواهد همه انسانها - بى آنكه تحت برنامه جبر قرار گيرند - با ميل و اراده خود راه حق را بپويند ، لذا از يكسو ارسال رسل مى‏كند ، و انبيا را با كتابهاى آسمانى مى‏فرستد ، و از سوى ديگر ايمان را محبوب انسانها قرار مى‏دهد ، آتش عشق حق‏طلبى و حقجوئى را در درون جانها شعله‏ور مى‏سازد ، و احساس نفرت و بيزارى از كفر و ظلم و نفاق و گناه را در دلها مى‏آفريند .

و به اين ترتيب هر انسانى فطرتا خواهان ايمان و پاكى و تقوا است و بيزار از كفر و گناه.

ولى كاملا ممكن است در مراحل بعد اين آب زلالى كه از آسمان خلقت در وجود انسانها ريخته شده ، بر اثر تماس با محيطهاى آلوده ، صفاى خود را از دست دهد ، و بوى نفرت‏انگيز گناه و كفر و عصيان گيرد.

اين موهبت فطرى انسانها را به پيروى از رسول خدا (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) و تقدم نيافتن

تفسير نمونه ج : 22ص :160

بر او دعوت مى‏كند.

اين نكته نيز لازم به يادآورى است كه محتواى اين آيه با مساله مشورت هرگز منافات ندارد ، زيرا هدف از شورى اين است كه هر كس عقيده خود را بيان كند ، ولى نظر نهائى با شخص پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) است ، چنانكه از آيه شورى نيز همين استفاده مى‏شود.

به تعبير ديگر : شورى مطلبى است ، و تحميل فكر و عقيده كردن مطلب ديگر ، آيه مورد بحث تحميل فكر را نفى مى‏كند نه مشورت را.

در اينكه منظور از فسوق در آيه فوق چيست ؟ بعضى آن را تفسير به كذب و دروغ كرده‏اند ، ولى با توجه به گسترش مفهوم لغوى آن ، و عدم وجود قيد در آيه ، هر گونه گناه و خروج از طاعت را شامل مى‏گردد ، بنابر اين تعبير به عصيان بعد از آن به عنوان تاكيد است ، همانگونه كه جمله زينه فى قلوبكم ( آن را در دل شما زينت داده ) تاكيدى است بر جمله حبب اليكم الايمان ( ايمان را محبوب شما قرار داد ) .

بعضى فسوق را اشاره به گناهان كبيره مى‏دانند ، در حالى كه عصيان را اعم دانسته‏اند ، ولى اين تفاوت نيز دليلى ندارد.

به هر حال ، در پايان آيه به صورت يك قاعده كلى و عمومى مى‏فرمايد : كسانى كه واجد اين صفاتند ( ايماندر نظرشان محبوب و مزين ، و كفر و فسق و عصيان در نظرشان منفور است ) هدايت يافتگانند ( اولئك هم الراشدون).

يعنى اگر اين موهبت الهى ( عشق به ايمان و نفرت از كفر و گناه ) را حفظ كنيد ، و اين پاكى و صفاى فطرت را آلوده نسازيد ، رشد و هدايت بيشك در انتظار شماست.

قابل توجه اينكه : جمله‏هاى قبل به صورت خطاب به مؤمنين بود ، اما اين جمله از آنها به صورت غايب ياد مى‏كند ، اين تفاوت تعبير ظاهرا براى اين

تفسير نمونه ج : 22ص :161

است كه نشان دهد اين حكم اختصاص به ياران پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) ندارد ، بلكه يك قانون همگانى است كه هر كس در هر عصر و زمان صفاى فطرت خويش را حفظ كند اهل نجات و هدايت است .

آخرين آيه مورد بحث اين حقيقت را روشن مى‏سازد كه اين محبوبيت ايمان و منفور بودن كفر و عصيان از مواهب بزرگ الهى بر بشر است.

مى‏فرمايد اين فضلى است از ناحيه خداوند ، و نعمتى است كه بر شما ارزانى داشته ، و خداوند دانا و حكيم است ( فضلا من الله و نعمة و الله عليم حكيم).

آگاهى و حكمت او ايجاب مى‏كند كه عوامل رشد و سعادت را در شما بيافريند ، و آن را با دعوت انبيا هماهنگ و تكميل سازد ، و سرانجام شما را به سر منزل مقصود برساند .

ظاهر اين است كه فضل و نعمت هر دو اشاره به يك واقعيت است ، و آن مواهبى است كه از ناحيه خداوند به بندگان اعطا مى‏شود ، منتها فضل از اين نظر بر آن اطلاق مى‏شود كه خدا به آن نياز ندارد ، و نعمت از اين نظر كه بندگان به آن محتاجند ، بنابر اين به منزله دو روى يك سكه‏اند.

بدون شك علم خداوند به نياز بندگان ، و حكمت او در زمينه تكامل و پرورش مخلوقات ، ايجاب مى‏كند كه اين نعمتهاى بزرگ معنوى ، يعنى

تفسير نمونه ج : 22ص :162

محبوبيت ايمان و منفور بودن كفر و عصيان را به آنها مرحمتكند.

نكته‏ها:

هدايت الهى و آزادى اراده

آيات فوق ترسيم روشنى از ديدگاه اسلام در زمينه مساله جبر و اختيار و هدايت و اضلال است ، زيرا اين نكته را به خوبى آشكار مى‏كند كه كار خداوند فراهم آوردن زمينه‏هاى رشد و هدايت است.

از يكسو رسول الله (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) را در ميان مردم قرار ميدهد ، و قرآن كه برنامه هدايت و نور است نازل مى‏كند ، و از سوى ديگر عشق به ايمان و تنفر و بيزارى از كفر و عصيان را به عنوان زمينه‏سازى در درون جانها قرار مى‏دهد ولى سرانجام تصميم‏گيرى را به خود آنها واگذار كرده، و تكاليف را در اين زمينه تشريع مى‏كند.

طبق آيات فوق عشق به ايمان ، و تنفر از كفر ، در دل همه انسانها بدون استثنا وجود دارد ، و اگر كسانى اين زمينه‏ها را ندارند از ناحيه تربيتهاى غلط و اعمال خودشان است ، خدا در دل هيچكس حب عصيان و بغض ايمان را نيافريده است.

2 -رهبرى و اطاعت

اين آيات بار ديگر تاكيد مى‏كند كه وجود رهبر الهى براى نمو و رشد يك جمعيت لازم است ، مشروط بر اينكه مطاع باشد نه مطيع پيروان خود ، فرمان او را بر ديده گذارند نه اينكه او را براى اجراى مقاصد و افكار

تفسير نمونه ج : 22ص :163

محدود خود تحت فشار قرار دهند.

نه تنها در مورد رهبران الهى اين اصل ثابت است كه در مساله مديريت و فرماندهى همه جا اين امر بايد حكومت كند.

حاكميت اين اصل نه به معنى استبداد رهبران است ، نه ترك شورى ، چنانكه در بالا نيز اشاره شد.

3 -ايمان نوعى عشق است نه تنها درك عقل

اين آيات در ضمن اشاره‏اى است به اين حقيقت كه ايمان نوعى علاقه شديد الهى و معنوى است ، هر چند از استدلالات عقلى ريشه گيرد ، و لذا در حديثى از امام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏خوانيم كه از حضرتش سؤال كردند : آيا حب و بغض از ايمان است ؟در جواب فرمود : و هل الايمان الا الحب و البغض ؟ ! ثم تلا هذه الاية : حبب اليكم الايمان و زينه فى قلوبكم و كره اليكم الكفر و الفسوق و العصيان اولئك هم الراشدون : آيا ايمان جز حب و بغض چيز ديگرى است ؟ ! سپس امام (عليه‏السلام‏) به آيه ( مورد بحث ) استدلال فرمود كه مى‏گويد : خداوند ايمان را محبوب شما قرار داد ، و آنرا در دلهايتان تزيين كرد ، و كفر و فسق و عصيان را منفور شما ساخت و كسانى كه چنين باشند هدايت يافتگانند.

در حديث ديگرى از امام باقر (عليه‏السلام‏) چنين آمده است : و هل الدين الا الحب ؟ ! : آيا دينچيزى جز محبت است ؟ ! سپس به چند آيه از قرآن مجيد از جمله آيه مورد بحث استدلال فرمود ، و در پايان اضافه

تفسير نمونه ج : 22ص :164

كرد : الدين هو الحب ، و الحب هو الدين : دين محبت است و محبت دين است!.

ولى بدون شك اين محبت - چنانكه گفتيم - بايد از ريشه‏هاى استدلالى و منطقى نيز سيراب گردد و بارور شود.

تفسير نمونه ج : 22ص :165

وَ إِن طائفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصلِحُوا بَيْنهُمَافَإِن بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلى الأُخْرَى فَقَتِلُوا الَّتى تَبْغِى حَتى تَفِى‏ءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِفَإِن فَاءَت فَأَصلِحُوا بَيْنهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطواإِنَّ اللَّهَ يحِب الْمُقْسِطِينَ‏(9) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصلِحُوا بَينَ أَخَوَيْكمْوَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكمْ تُرْحَمُونَ‏(10)

ترجمه:

9 -هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در ميان آنها صلح بر قرار سازيد و اگر يكى از آنها بر ديگرى تجاوز كند با طايفه ظالم پيكار كنيد تا به فرمان خدا باز گردد ، هر گاه بازگشت ( و زمينه صلح فراهم شد ) در ميان آن دو بر طبق عدالت صلح بر قرار سازيد ، و عدالت پيشه كنيد كه خداوند عدالت‏پيشه‏گان را دوست دارد .

10 -مؤمنان برادر يكديگرند ، بنابر اين ميان دو برادر خود صلح بر قرار سازيد ، و تقواى الهى پيشه كنيد تا مشمول رحمت او شويد.

شان نزول:

در شان نزول اين آيات آمده است كه ميان دو قبيله اوس و خزرج ( دو قبيله معروف مدينه ) اختلافى افتاد ، و همان سبب شد كه گروهى از آن

تفسير نمونه ج : 22ص :166

دو به جان هم بيفتند و با چوب و كفش يكديگر را بزنند ! ( آيه فوق نازل شد و راه بر خود با چنين حوادثى را به مسلمانان آموخت).

بعضى ديگر گفته‏اند : دو نفر از انصاربا هم خصومت و اختلافى پيدا كرده بودند ، يكى از آنها به ديگرى گفت : من حقم را به زور از تو خواهم گرفت ، زيرا جمعيت قبيله من زياد است ! و ديگرى گفت : براى داورى نزد رسول الله (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) مى‏رويم.

نفر اول نپذيرفت ، و كار اختلاف بالا گرفت ، و گروهى از دو قبيله با دست و كفش و حتى شمشير به يكديگر حمله كردند آيات فوق نازل شد ( و وظيفه مسلمانان را در برابر اينگونه اختلافات روشن ساخت).

تفسير : مؤمنان برادر يكديگرند

قرآن در اينجا به عنوان يك قانون كلى و عمومى براى هميشه و همه جا مى‏گويد : هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در ميان آنها صلح بر قرار سازيد ( و ان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فاصلحوا بينهما ) .

درست است كه اقتتلوا از ماده قتال به معنى جنگ است ، ولى در اينجا قرائن گواهى مى‏دهد كه هر گونه نزاع و درگيرى را شامل مى‏شود ، هر چند به مرحله جنگ و نبرد نيز نرسد ، بعضى از شان نزولها كه براى آيه نقل شده بود نيز اين معنى را تاييد مى‏كند.

تفسير نمونه ج : 22ص :167

بلكه مى‏توان گفت اگر زمينه‏هاى درگيرى و نزاع فراهم شود فى المثل مشاجرات لفظى و كشمكشهائى كه مقدمه نزاعهاى خونين است واقع گردد اقدام به اصلاح طبق اين آيه لازم است ، زيرا اين معنى را از آيه فوق از طريق القاء خصوصيت مى‏توان استفاده كرد .

به هر حال ، اين يك وظيفه حتمى براى همه مسلمانان است كه از نزاع و درگيرى و خونريزى ميان مسلمين جلوگيرى كنند ، و براى خود در اين زمينه مسؤليت قائل باشند ، نه به صورت تماشاچى مانند بعضى بيخبران بى تفاوت از كنار اين صحنه‏ها بگذرند.

اين نخستين وظيفه مؤمنان در برخورد با اين صحنه‏ها است.

سپس وظيفه دوم را چنين بيان مى‏كند : و اگر يكى از اين دو گروه بر ديگرى تجاوز و ستم ، و تسليم پيشنهاد صلح نشد ، شما موظفيد با طايفه باغى و ظالم پيكار كنيد ، تا به فرمان خدا باز گردد و گردن نهد ( فان بغت احداهما على الاخرى فقاتلوا التى تبغى حتى تفى‏ء الى امر الله ) .

بديهى است كه اگر خون طائفه باغى و ظالم در اين ميان ريخته شود بر - گردن خود او است ، و به اصطلاح خونشان هدر است ، هر چند مسلمانند ، زيرا فرض بر اين است كه نزاع در ميان دو طائفه از مؤمنين روى داده است.

به اين ترتيب ، اسلام جلوگيرى از ظلم و ستم را هر چند به قيمت جنگ با ظالم تمام شود لازم شمرده و بهاى اجراى عدالت را از خون مسلمانان نيز بالاتر دانسته است ، و اين در صورتى است كه مساله از طرق مسالمت‏آميز حل نشود .

سپس به بيان سومين دستور پرداخته ، مى‏گويد : و اگر طايفه ظالم تسليم حكم خدا شود و زمينه صلح فراهم گردد در ميان آن دو طبق اصول عدالت صلح بر قرار سازيد ( فان فائت فاصلحوا بينهما بالعدل).

تفسير نمونه ج : 22ص :168

يعنى تنها به در هم شكستن قدرت طايفه ظالم قناعت نكند ، بلكه اين پيكار بايد زمينه‏ساز صلح باشد ، و مقدمه‏اى براى ريشه كن كردن عوامل نزاع و درگيرى و گرنه با گذشتن زمان كوتاه يا طولانى بار ديگر كه ظالم در خود احساس توانائى كند برمى‏خيزد و نزاع را از سر مى‏گيرد .

بعضى از مفسران از تعبير بالعدل استفاده كرده‏اند كه اگر در ميان اين دو گروه حقى پايمال شده ، يا خونى ريخته شده كه منشا درگيرى و نزاع گشته است ، بايد آنهم اصلاح شود ، و گرنه اصلاح بالعدل نخواهد بود.

و از آنجا كه تمايلات گروهى گاهى افراد را به هنگام قضاوت و داورى به سوى يكى از دو طايفه متخاصم متمايل مى‏سازد ، و بى طرفى داوران را نقض مى‏كند قرآن در چهارمين و آخرين دستور به مسلمانان هشدار داده كه : قسط و عدل و نفى هر گونه تبعيض را رعايت كنيد كه خداوند عدالت‏پيشه‏گان را دوست دارد ( و اقسطوا ان الله يحب المقسطين ) .

در آيه بعد براى تاكيد اين امر و بيان علت آن مى‏افزايد : مؤمنان برادر يكديگرند ، بنابر اين در ميان دو برادر خود ، صلح را بر قرار كنيد ( انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بين اخويكم).

تفسير نمونه ج : 22ص :169

همان اندازه كه براى ايجاد صلح در ميان دو برادر نسبى تلاش و كوشش مى‏كنيد بايد در ميان مؤمنان متخاصم نيز براى برقرارى صلح به طور جدى و قاطع وارد عمل شويد.

چه تعبير جالب و گيرائى ؟ كه همه مؤمنان برادر يكديگرند و نزاع و درگيرى ميان آنهارا درگيرى ميان برادران ناميده كه بايد به زودى جاى خود را به صلح و صفا بدهد.

و از آنجا كه در بسيارى از اوقات روابط در اين گونه مسائل جانشين ضوابط مى‏شود ، بار ديگر هشدار داده و در پايان آيه مى‏افزايد : تقواى الهى پيشه كنيد تا مشمول رحمت او شويد ( و اتقوا الله لعلكم ترحمون).

و به اين ترتيب يكى از مهمترين مسؤليتهاى اجتماعى مسلمانان در برابر يكديگر و در اجراى عدالت اجتماعى با تمام ابعادش روشن مى‏شود.

نكته‏ها:

1 -شرايط قتال اهل بغى بغاة

در فقه اسلامى در كتاب جهاد بحثى تحت عنوان قتال اهل البغى مطرح است كه منظور از آن ستمگرانى است كه بر ضد امام عادل و پيشواى راستين مسلمين قيام مى‏كنند ، و براى آنها احكام فراوانى است كه در آن باب آمده است .

ولى بحثى كه در آيه فوق مطرح است مطلب ديگرى است و آن نزاع و كشمكشهائى است كه در ميان دو گروه از مؤمنان رخ مى‏دهد ، و در آن نه قيام بر ضد امام معصومى است ، و نه قيام بر ضد حكومت صالح اسلامى ، هر چند بعضى از فقها يا مفسران خواسته‏اند از اين آيه در مساله سابق نيز استفاده كنند

تفسير نمونه ج : 22ص :170

ولى به گفته فاضل مقداد در كنز العرفان اين استدلال خطااست.

چرا كه قيام بر ضد امام معصوم موجب كفر است در حالى كه نزاع ميان مؤمنان تنها موجب فسق است نه كفر ، و لذا قرآن مجيد در آيات فوق هر دو گروه را مؤمن و برادر دينى يكديگر ناميده است ، به اين ترتيب احكام اهل بغى را نمى‏توان به اينگونه افراد تعميم داد.

متاسفانه در فقه بحثى پيرامون احكام اين گروه نيافتيم ، ولى آنچه از آيه فوق به ضميمه قرائن ديگر مخصوصا اشاراتى كه در ابواب امر به معروف و نهى از منكر آمده است مى‏توان استفاده كرد احكام زير است : الف - اصلاح در ميان گروههاى متخاصم مسلمين يك امر واجب كفائى است.

ب - براى تحقق اين امر بايد نخست از مراحل ساده‏تر شروع كرد و به اصطلاح قاعده الاسهل فالاسهل را رعايت نمود ، ولى چنانچه مفيد واقع نشود مبارزه مسلحانه و جنگ و قتال نيز جائز بلكه لازم است.

ج - خونهاى باغيان و متجاوزان كه در اين راه ريخته مى‏شود و اموالى از آنها كه از بين مى‏رود هدر است ، زيرا به حكم شرع و انجام وظيفه واجب واقع شده است ، و اصل در اينگونه موارد عدم ضمان است.

د - در مراحل اصلاح از طريق گفتگو اجازه حاكم شرع لازم نيست ، اما در مرحله شدت عمل ، مخصوصا آنجا كه منتهى به خونريزى مى‏شود بدون اجازه حكومت اسلامى و حاكم شرع جائز نيست ، مگر در مواردى كه دسترسى به هيچوجه نباشد كه در اينجا عدول مؤمنين و افراد آگاه تصميم‏گيرى مى‏كنند .

ه - در صورتى كه طايفه باغى و ظالم خونى از گروه مصلح بريزد و يا

تفسير نمونه ج : 22ص :171

اموالى را از بين ببرد به حكم شرع ضامن است ، و در صورت وقوع قتل عمد حكم قصاص جارى است ، و همچنين در مورد خونهائى كه از طايفه مظلوم ريخته شده و اموالى كه تلف گرديده حكم ضمان و قصاص ثابت است ، و اينكه از كلمات بعضى استفاده مى‏شود كه بعد از وقوع صلح طايفه باغى و ظالم در برابر خونها و اموالى كه به هدر رفته مسئوليتى ندارند ، چرا كه در آيه مورد بحث به آن اشاره نشده ، درست نيست ، و آيه در صدد بيان همه اين مطلب نمى‏باشد ، بلكه مرجع در اينگونه امور ساير اصول و قواعدى است كه در ابواب قصاص و اتلاف آمده است .

و - چون هدف از اين پيكار و جنگ وادار كردن طايفه ظالم به قبول حق است ، بنابر اين در اين جنگ مساله اسيران جنگى ، و غنائم ، مطرح نخواهد بود ، زيرا فرض اين است كه هر دو گروه مسلمانند ، ولى اسير كردن موقت براى خاموش ساختن آتش نزاع مانعى ندارد ، اما بعد از صلح بلافاصله اسيران بايد آزاد شوند .

ز - گاه مى‏شود كه هر دو طرف نزاع باغى ، ظالمند ، اينها گروهى از قبيله ديگر را كشته و اموالى را برده‏اند و آنها نيز همين كار در مورد قبيله اول انجام داده‏اند ، بى آنكه بمقدار لازم براى دفاع قناعت كنند ، خواه هر دو به يك مقدار بغى و ستم كنند يا يكى بيشتر و ديگرى كمتر.

البته حكم اين مورد در قرآن مجيد با صراحت نيامده ، ولى حكم آن را مى‏توان از طريق الغاء خصوصيت از آيه مورد بحث دريافت ، و آن اينكه وظيفه مسلمين اين است كه هر دو را صلح دهند ، و اگر تن به صلح ندادند با هر دو پيكار كنند تا به فرمان الهى گردن نهند ، و احكامى كه در بالا در باره باغى و متجاوز گفته شد در مورد هر دو جارى است .

در پايان اين سخن باز تاكيد مى‏كنيم كه حكم اين باغيان از كسانى كه

تفسير نمونه ج : 22ص :172

قيام بر ضد امام معصوم يا حكومت عادل اسلامى مى‏كنند جدا است ، و گروه اخير احكام سخت‏تر و شديدترى دارند كه در فقه اسلامى در كتاب الجهاد آمده است.

2 -اهميت اخوت اسلامى

جمله انما المؤمنون اخوة كه در آيات فوق آمده است يكى از شعارهاى اساسى و ريشه‏دار اسلامى است ، شعارى بسيار گيرا ، عميق ، مؤثر و پر معنى.

ديگران وقتى مى‏خواهند زياد اظهار علاقه به هم مسلكان خود كنند از آنان به عنوان رفيق ياد مى‏كنند ، ولى اسلام سطح پيوند علائق دوستى مسلمين را به قدرى بالا برده كه به صورت نزديكترين پيوند دو انسان با يكديگر آنهم پيوندى بر اساس مساوات و برابرى ، مطرح مى‏كند ، و آن علاقه دو برادر نسبت به يكديگر است .

روى اين اصل مهم اسلامى مسلمانان از هر نژاد و هر قبيله ، و داراى هر زبان و هر سن و سال ، با يكديگر احساس عميق برادرى مى‏كنند ، هر چند يكى در شرق جهان زندگى كند ، و ديگرى در غرب.

در مراسم حج كه مسلمين از همه نقاط جهان در آن كانون توحيد جمع مى‏شوند اين علاقه و پيوند و همبستگى نزديك كاملا محسوس است و صحنه‏اى است از تحقق عينى اين قانون مهم اسلامى .

به تعبير ديگر اسلام تمام مسلمانها را به حكم يك خانواده مى‏داند ، و همه را خواهر و برادر يكديگر خطاب كرده ، نه تنها در لفظ و در شعار كه در عمل و تعهدهاى متقابل نيز همه خواهر و برادرند.

در روايات اسلامى نيز روى اين مساله تاكيد فراوان شده ، و مخصوصا جنبه‏هاى عملى آن ارائه گرديده است كه به عنوان نمونه چند حديث پر محتواى

تفسير نمونه ج : 22ص :173

زير را از نظر مى‏گذرانيم:

1 -درحديثى از پيغمبر گرامى اسلام آمده است : المسلم اخو المسلم ، لا يظلمه ، و لا يخذله ، و لا يسلمه : مسلمان برادر مسلمان است ، هرگز به او ستم نمى‏كند ، دست از ياريش بر نمى‏دارد ، و او را در برابر حوادث تنها نمى‏گذارد.

2 -در حديث ديگرى از همان حضرت (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) نقل شده : مثل الاخوين مثل اليدين يغسل احداهما الاخر : دو برادر دينى همانند دو دستند كه هر كدام ديگرى را مى‏شويد ! ( با يكديگر كمال همكارى را دارند و عيوب هم را پاك مى‏كنند).

3 -امام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏فرمايد : المؤمن اخو المؤمن، كالجسد الواحد ، اذا اشتكى شيئا منه وجد الم ذلك فى سائر جسده ، و ارواحهما من روح واحدة : مؤمن برادر مؤمن است ، و همگى به منزله اعضاء يك پيكرند ، كه اگر عضوى از آن به درد آيد ، ديگر عضوها را نماند قرار ، و ارواح همگى آنها از روح واحدى گرفته شده.

4 -در حديث ديگرى از همان امام (عليه‏السلام‏) مى‏خوانيم : المؤمن اخو المؤمن عينه و دليله ، لا يخونه ، و لا يظلمه ، و لا يغشه ، و لا يعده عدة فيخلفه : مؤمن برادر مؤمن است و به منزله چشم او و راهنماى او است هرگز به او خيانت نمى‏كند ، و ستم روا نمى‏دارد ، با او غش و تقلب نمى‏كند ، و هر وعده‏اى را به او دهد تخلف نخواهد كرد .

تفسير نمونه ج : 22ص :174

در منابع حديث معروف اسلامى روايات زيادى در زمينه حق مؤمن بر - برادر مسلمانش ، و انواع حقوق مؤمنين بر يكديگر ، و ثواب ديدار برادران مؤمن و مصافحه ، و معانقه ، و ياد آنها كردن ، و قلب آنها را مسرور نمودن ، و مخصوصا بر آوردن حاجات مؤمنان و كوشش و تلاش در انجام اين خواسته‏ها ، و زدودن غم از دلها و اطعام ، و پوشاندن لباس و اكرام و احترام آنها وارد شده است كه بخشهاى مهمى از آن را در اصول كافى در ابواب مختلف تحت عناوينفوق مى‏توان مطالعه كرد.

5 -در پايان اين بحث به روايتى اشاره مى‏كنيم كه از پيغمبر اكرم (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) در باره حقوق سى‏گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده كه از جامعترين روايات در اين زمينه است : قال رسول الله (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) : للمسلم على اخيه ثلاثون حقا ، لا برائة له منها الا بالاداء او العفو.

يغفر زلته ، و يرحم عبرته ، و يستر عورته ، و يقيل عثرته ، و يقبل مغدرته ، و يرد غيبته ، و يديم نصيحته ، و يحفظ خلته ، و يرعى ذمته ، و يعود مرضه.

و يشهد ميته ، و يجيب دعوته ، و يقبل هديته، و يكافا صلته ، و يشكر نعمته و يحسن نصرته ، و يحفظ حليلته ، و يقضى حاجته ، و يشفع مسالته ، و يسمت عطسته.

و يرشد ضالته ، و يرد سلامه ، و يطيب كلامه ، و يبر انعامه ، و يصدق اقسامه ، و يوالى وليه ، و لا يعاديه ، و ينصره ظالما و مظلوما : فاما نصرته ظالما فيرده عن ظلمه ، و اما نصرته مظلوما فيعينه على اخذ حقه ، و لا يسلمه و لا يخذله ، و يحب له من الخير ما يحب لنفسه ، و يكره له من الشر ما يكره لنفسه پيامبر اسلام (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) فرمود : مسلمان بر برادر مسلمانش سى حق دارد كه برائت ذمه از آن حاصل نمى‏كند مگر به اداى اين حقوق يا عفو كردن برادر

تفسير نمونه ج : 22ص :175

مسلمان او : لغزشهاى او را ببخشد ، در ناراحتيها نسبت به او مهربان باشد ، اسرار او را پنهان دارد ، اشتباهات او را جبران كند ، عذر او را بپذيرد ، در برابر بدگويان از او دفاع كند ، همواره خير خواه او باشد ، دوستى او را پاسدارى كند ، پيمان او را رعايت كند ، در حال مرض از او عبادت كند ، در حال مرگ به تشييع او حاضر شود.

دعوت او را اجابت كند ، هديه او را بپذيرد ، عطاى او را جزا دهد ، نعمت او را شكر گويد ، در يارى او بكوشد ، ناموس او راحفظ كند ، حاجت او را بر آورد ، براى خواسته‏اش شفاعت كند ، و عطسه‏اش را تحيت گويد.

گمشده‏اش را راهنمائى كند ، سلامش را جواب دهد ، گفته او را نيكو شمرد انعام او را خوب قرار دهد ، سوگندهايش را تصديق كند ، دوستش را دوست دارد و با او دشمنى نكند ، در يارى او بكوشد خواه ظالم باشد يا مظلوم : اما يارى او در حالى كه ظالم باشد به اين است كه او را از ظلمش باز دارد ، و در حالى كه مظلوم است به اين است كه او را در گرفتن حقش كمك كند.

او را در برابر حوادث تنها نگذارد ، آنچه را از نيكيها براى خود دوست دارد براى او دوست بدارد ، و آنچه از بديها براى خود نمى‏خواهد براى او نخواهد .

و به هر حال يكى از حقوق مسلمانان بر يكديگر مساله يارى كردن و اصلاح ذات البين است به ترتيبى كه در آيات و روايت فوق آمده ( در زمينه اصلاح ذات البين بحث ديگرى در جلد هفتم صفحه 83 به بعد ذيل آيه يك سوره انفال داشتيم).

تفسیر نمونه : سوره حجرات آیات 18 – 11

تفسير نمونه ج : 22ص :176

يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا يَسخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسى أَن يَكُونُوا خَيراً مِّنهُمْ وَ لا نِساءٌ مِّن نِّساءٍ عَسى أَن يَكُنَّ خَيراً مِّنهُنَّوَ لا تَلْمِزُوا أَنفُسكمْ وَ لا تَنَابَزُوا بِالأَلْقَبِبِئْس الاسمُ الْفُسوقُ بَعْدَ الايمَنِوَ مَن لَّمْ يَتُب فَأُولَئك هُمُ الظلِمُونَ‏(11) يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِّنَ الظنّ‏ِ إِنَّ بَعْض الظنّ‏ِ إِثْمٌوَ لا تجَسسوا وَ لا يَغْتَب بَّعْضكُم بَعْضاًأَ يحِب أَحَدُكمْ أَن يَأْكلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُوَ اتَّقُوا اللَّهَإِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ‏(12)

ترجمه:

11 -اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد نبايد گروهى از مردان شما گروه ديگر را استهزا كنند ، شايد آنها از اينها بهتر باشند ، و نه زنانى از زنان ديگر شايد آنان بهتر از اينان باشند ، و يكديگر را مورد طعن و عيبجوئى قرار ندهيد ، و با القاب زشت و ناپسند ياد نكنيد ، بسيار بد است كه بر كسى بعد از ايمان نام كفر بگذاريد ، و آنها كه توبه نكنند ظالم و ستمگرند .

12 -اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد ! از بسيارى از گمانها بپرهيزيد ، چرا كه بعضى از گمانها

تفسير نمونه ج : 22ص :177

گناه است ، و هرگز ( در كار ديگران ) تجسس نكنيد ، و هيچيك از شما ديگرى را غيبت نكند ، آيا كسى از شما دوست دارد كه گوشت برادر مرده خود را بخورد ؟ ( به يقين ) همه شما از اين امر كراهت داريد ، تقواى الهى پيشه كنيد كه خداوند توبه پذير و مهربان است .

شان نزول:

مفسران براى اين آيات شان نزولهاى مختلفى نقل كرده‏اند ، از جمله اينكه : جمله لا يسخر قوم من قوم در باره ثابت بن قيس ( خطيب پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) نازل شده است كه گوشهايش سنگين بود ، و هنگامى كه وارد مسجد مى‏شد كنار دست پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) براى او جائى باز مى‏كردند ، تا سخن حضرت را بشنود روزى وارد مسجد شد در حالى كه مردم از نماز فراغت پيدا كرده ، و جاى خود نشسته بودند ، او جمعيت را مى‏شكافتو مى‏گفت : جا بدهيد ! جا بدهيد ! تا به يكى از مسلمانان رسيد ، و او گفت همينجا بنشين ! او پشت سرش نشست ، اما خشمگين شد ، هنگامى كه هوا روشن گشت ثابت به آن مرد گفت : كيستى ؟ او نام خود را برد و گفت فلانكس هستم ، ثابت گفت : فرزند فلان زن ؟ ! و در اينجا نام مادرش را با لقب زشتى كه در جاهليت مى‏بردند ياد كرد ، آن مرد شرمگين شد و سر خود را بزير انداخت ، آيه نازل شد و مسلمانان را از اين گونه كارهاى زشت نهى كرد.

و گفته‏اند : و لا نساء من نساء در باره ام سلمه نازل گرديد كه بعضى از همسران پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) او را به خاطر لباس مخصوصى كه پوشيده بود ، يا به خاطر كوتاهى قدش مسخره كردند ، آيه نازل شد و آنها را از اين عمل باز داشت .

تفسير نمونه ج : 22ص :178

و نيز گفته‏اند جمله و لا يغتب بعضكم بعضا در باره دو نفر از اصحاب رسول الله (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) است كه رفيقشان سلمان را غيبت كردند ، زيرا او را خدمت پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) فرستاده بودند تا غذائى براى آنها بياورد ، پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) سلمان را سراغ اسامة بن زيد كه مسئول بيت المال بود فرستاد ، اسامه گفت : الانچيزى ندارم ، آن دو نفر از اسامه غيبت كردند و گفتند : او بخل ورزيده و در باره سلمان گفتند : اگر او را به سراغ چاه سميحه ( چاه پر آبى بود ) بفرستيم آب آن فروكش خواهد كرد ! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد اسامه بيايند ، و در باره موضوع كار خود تجسس كنند ، پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) فرمود من آثار خوردن گوشت در دهان شما مى‏بينم ، عرض كردند : اى رسول خدا ما امروز مطلقا گوشت نخورده‏ايم ! فرمود : آرى گوشت سلمان و اسامه را مى‏خورديد ، آيه نازل شد و مسلمانان را از غيبت نهى كرد.

استهزاء ، بد گمانى ، غيبت ، تجسس ، و القاب زشت ممنوع !

از آنجا كه قرآن مجيد در اين سوره به ساختن جامعه اسلامى بر اساس معيارهاى اخلاقى پرداخته ، پس از بحث در باره وظائف مسلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروههاى مختلف اسلامى در آيات مورد بحث به شرح قسمتى از ريشه‏هاى اين اختلافات پرداخته تا با قطع آنها اختلافات نيز بر چيده شود ، و درگيرى و نزاع پايان گيرد.

در هر يك از دو آيه فوق به سه قسمت از امورى كه مى‏تواند جرقه‏اى براى روشن كردن آتش جنگ و اختلاف باشد با تعبيراتى صريح و گويا پرداخته.

تفسير نمونه ج : 22ص :179

نخست مى‏فرمايد : اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد ! نبايد گروهى از مردان شما گروه ديگرى را استهزاء كند ( يا ايها الذين آمنوا لا يسخر قوم من قوم ) .

چه اينكه شايد آنها كه مورد سخريه قرار گرفته‏اند از اينها بهتر باشند ( عسى ان يكونوا خيرا منهم).

همچنين هيچ گروهى از زنان نبايد زنان ديگرى را مورد سخريه قرار دهند ، چرا كه ممكن است آنها از اينها بهتر باشند ( و لا نساء من نساء عسى ان يكن خيرا منهن).

در اينجا مخاطب مؤمنانند ، اعم از مردان و زنان ، قرآن به همه هشدار مى‏دهد كه از اين عمل زشت بپرهيزند ، چرا كه سرچشمه استهزاء و سخريه همان حس خود برتربينى و كبر و غرور است كه عامل بسيارى از جنگهاى خونين در طول تاريخ بوده .

و اين خود برتربينى بيشتر از ارزشهاى ظاهرى و مادى سرچشمه مى‏گيرد مثلا فلان كس خود را از ديگرى ثروتمندتر ، زيباتر ، يا از قبيله‏اى سرشناستر مى‏شمرد ، و احيانا اين پندار كه از نظر علم و عبادت و معنويات از فلان جمعيت برتر است او را وادار به سخريه مى‏كند ، در حالى كه معيار ارزش در پيشگاه خداوند تقوا است ، و اين بستگى به پاكى قلب و نيت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هيچ كس نمى‏تواند بگويد : من در پيشگاه خدا از فلان كس برترم ، و به همين دليل تحقير ديگران و خود را برتر شمردن يكى از بدترين كارها ، و زشترين عيوب اخلاقى است كه بازتاب آن در تمام زندگى انسانها ممكن است آشكار شود .

سپس در دومين مرحله مى‏فرمايد : و يكديگر را مورد طعن و عيبجوئى قرار ندهيد ( و لا تلمزوا انفسكم).

تفسير نمونه ج : 22ص :180

لا تلمزوا از ماده لمز بر وزن ( طنز ) به معنى عيبجوئى و طعنه زدن است ، و بعضى فرق ميان همز و لمز را چنين گفته‏اند كه لمز شمردن عيوب افراد است در حضور آنها ، و همز ذكر عيوب در غياب آنها است ، و نيز گفته‏اند كه لمز عيبجوئى با چشم و اشاره است ، در حالى كه همز عيبجوئى با زبان است ( شرح بيشتر پيرامون اين موضوع به خواست خدا در تفسير سوره همزه خواهد آمد ) .

جالب اينكه قرآن در اين آيه با تعبير انفسكم به وحدت و يكپارچگى مؤمنان اشاره كرده و اعلام مى‏دارد كه همه مؤمنان به منزله نفس واحدى هستند و اگر از ديگرى عيبجوئى كنيد در واقع از خودتان عيبجوئى كرده‏ايد!.

و بالاخره در مرحله سوم مى‏افزايد : و يكديگر را با القاب زشت و ناپسند ياد نكنيد ( و لا تنابزوا بالالقاب).

بسيارى از افراد بى بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند كه بر ديگران القاب زشتى بگذارند ، و از اين طريق آنها را تحقير كنند ، شخصيتشان را بكوبند ، و يا احيانا از آنان انتقام گيرند ، و يا اگر كسى در سابق كار بدى داشته سپس توبه كرده و كاملا پاك شده باز هم لقبى كه بازگو كننده وضع سابق باشد بر او بگذارند .

اسلام صريحا از اين عمل زشت نهى مى‏كند ، و هر اسم و لقبى را كه كوچكترين مفهوم نامطلوبى دارد و مايه تحقير مسلمانى است ممنوع شمرده.

در حديثى آمده است كه روزى صفيه دختر حيى ابن اخطب ( همان زن يهودى كه بعد از ماجراى فتح خيبر مسلمان شد و به همسرى پيغمبر اسلام (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) در آمد ) روزى خدمت پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) آمد در حالى كه اشك مى‏ريخت ، پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) از ماجرا پرسيد ، گفت : عايشه مرا سرزنش مى‏كند و مى‏گويد : اى يهودى‏زاده ! پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) فرمود : چرا نگفتى پدرم هارون است ، و عمويم

تفسير نمونه ج : 22ص :181

موسى ، و همسرم محمد (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) ؟ و در اينجا بود كه اين آيه نازل شد.

به همين جهت در پايان آيه مى‏افزايد : بسيار بد است كه بر كسى بعد از ايمان آوردن نام كفر بگذارند ( بئس الاسم الفسوق بعد الايمان ) .

بعضى در تفسير اين جمله احتمال ديگرى داده‏اند و آن اينكه خداوند مؤمنان را نهى مى‏كند از اينكه بعد از ايمان به خاطر عيبجوئى مردم نام فسق را بر خود پذيرند.

ولى تفسير اول با توجه به صدر آيه و شان نزولى كه ذكر شد مناسبتر به نظر مى‏رسد.

و در پايان آيه براى تاكيد بيشتر مى‏فرمايد : و آنها كه توبه نكنند و از اين اعمال دست بر ندارند ظالم و ستمگرند ( و من لم يتب فاولئك هم الظالمون).

چه ظلمى از اين بدتر كه انسان با سخنان نيش دار ، و تحقير و عيبجوئى ، قلب مردم با ايمان را كه مركز عشق خدا است بيازارد ، و شخصيت و آبروى آنها را كه سرمايه بزرگ زندگى آنان است از بين ببرد .

گفتيم : در هر يك از دو آيه مورد بحث سه حكم اسلامى در زمينه مسائل اخلاق اجتماعى مطرح شده ، احكام سه‏گانه آيه اول به ترتيب : عدم سخريه ، و ترك عيبجوئى ، و تنابز به القاب بود ، و احكام سه‏گانه آيه دوم به ترتيب : اجتناب از گمان بد ، تجسس و غيبت است.

در اين آيه نخست مى‏فرمايد : اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد ! از بسيارى از گمانها بپرهيزيد ، چرا كه بعضى از گمانها گناه است ! ( يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرامن الظن ان بعض الظن اثم).

منظور از كثيرا من الظن گمانهاى بد است كه نسبت به گمانهاى

تفسير نمونه ج : 22ص :182

خوب در ميان مردم بيشتر است لذا از آن تعبير به كثير شده و گرنه حسن ظن و گمان خير نه تنها ممنوع نيست بلكه مستحسن است ، چنانكه قرآن مجيد در آيه 12 سوره نور مى‏فرمايد : لو لا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خيرا : چرا هنگامى كه آن نسبت ناروا را شنيديد مردان و زنان با ايمان نسبت به خود ( و كسى كه همچون خود آنها بود ) گمان خير نبردند ؟ ! قابل توجه اينكه : نهى از كثيرى از گمانها شده، ولى در مقام تعليل مى‏گويد زيرا بعضى از گمانها گناه است اين تفاوت تعبير ممكن است از اين جهت باشد كه گمانهاى بد بعضى مطابق واقع است ، و بعضى مخالف واقع ، آنكه مخالف واقع است مسلما گناه است ، و لذا تعبير به ان بعض الظن اثم شده است ، بنابر اين وجود همين گناه كافى است كه از همه بپرهيزد.

در اينجا اين سؤال مطرح مى‏شود كه گمان بد و خوب غالبا اختيارى نيست ، يعنى بر اثر يك سلسله مقدمات كه از اختيار انسان بيرون است در ذهن منعكس مى‏شود ، بنابر اين چگونه مى‏شود از آن نهى كرد ؟!

1 -منظور از اين نهى ، نهى از ترتيبآثار است ، يعنى هر گاه گمان بدى نسبت به مسلمانى در ذهن شما پيدا شد ، در عمل كوچكترين اعتنائى به آن نكنيد ، طرز رفتار خود را دگرگون نسازيد ، و مناسبات خود را با طرف تغيير ندهيد ، بنابر اين آنچه گناه است ترتيب اثر دادن به گمان بد مى‏باشد.

لذا در حديثى از پيغمبر گرامى اسلام (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) مى‏خوانيم : ثلاث فى المؤمن لا يستحسن ، و له منهن مخرج ، فمخرجه من سوء الظن ان لا يحققه : سه چيز است كه وجود آن در مؤمن پسنديده نيست ، و راه فرار دارد ، از جمله سوء ظن است كه راه فرارش اين است كه به آن جامه عمل نپوشاند .

تفسير نمونه ج : 22ص : 183

2 -انسان مى‏تواند با تفكر روى مسائل مختلفى ، گمان بد را در بسيارى از موارد از خود دور سازد ، به اين ترتيب كه در راههاى حمل بر صحت بينديشد و احتمالات صحيحى را كه در مورد آن عمل وجود دارد در ذهن خود مجسم سازد و تدريجا بر گمان بد غلبه كند.

بنابر اين گمان بد چيزى نيست كه هميشه از اختيار آدمى بيرون باشد.

لذا در روايات دستور داده شده كه اعمال برادرت را بر نيكوترين وجه ممكن حمل كن ، تا دليلى بر خلاف آن قائم شود ، و هرگز نسبت به سخنى كه از برادر مسلمانت صادر شده گمان بد مبر ، مادام كه مى‏توانى محمل نيكى براى آن بيابى ، قال أمير المؤمنين (عليه‏السلام‏) : ضع امر اخيك على احسنه حتى ياتيك ما يقلبك منه .

و لا تظنن بكلمة خرجت من اخيك سوء و انت تجد لها فى الخير محملا.

به هر حال اين دستور اسلامى يكى از جامعترين و حساب شده‏ترين دستورها در زمينه روابط اجتماعى انسانها است ، كه مساله امنيت را به طور كامل در جامعه تضمين مى‏كند.

كه شرح آن در بحث نكات خواهد آمد.

سپس در دستور بعد مساله نهى از تجسس را مطرح كرده ، مى‏فرمايد : و هرگز در كار ديگران تجسس نكنيد ( و لا تجسسوا ) .

تجسس و تحسس هر دو به معنى جستجوگرى است ولى اولى معمولا در امور نامطلوب مى‏آيد ، و دومى غالبا در امر خير ، چنانكه يعقوب به فرزندانش دستور مى‏دهد : يا بنى اذهبوا فتحسسوا من يوسف و اخيه : اى فرزندان من ! برويد و از ( گمشده من ) يوسف و برادرش جستجو كنيد ( يوسف - 87).

تفسير نمونه ج : 22ص :184

در حقيقت گمان بد عاملى است براى جستجوگرى ، و جستجوگرى عاملى است براى كشف اسرار و رازهاى نهانى مردم ، و اسلام هرگز اجازه نمى‏دهد كه رازهاى خصوصى آنها فاش شود.

و به تعبير ديگر اسلام مى‏خواهد مردم در زندگى خصوصى خود از هر نظر در امنيت باشند .

بديهى است اگر اجازه داده شود هر كس به جستجوگرى در باره ديگران بر خيزد حيثيت و آبروى مردم بر باد مى‏رود ، و جهنمى به وجود مى‏آيد كه همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود.

البته اين دستور منافاتى با وجود دستگاههاى اطلاعاتى در حكومت اسلامى براى مبارزه با توطئه‏ها نخواهد داشت ولى اين بدان معنى نيست كه اين دستگاهها حق دارند در زندگى خصوصى مردم جستجوگرى كنند چنانكه به خواست خدا شرح داده خواهد شد.

و بالاخره در سومين و آخرين دستور كه در حقيقت معلول و نتيجه دو برنامهقبل است مى‏فرمايد : هيچكدام از شما ديگرى را غيبت نكند ( و لا يغتب بعضكم بعضا).

و به اين ترتيب گمان بد سرچشمه تجسس ، و تجسس موجب افشاى عيوب و اسرار پنهانى ، و آگاهى بر اين امور سبب غيبت مى‏شود كه اسلام از معلول و علت همگى نهى كرده است.

سپس براى اينكه قبح و زشتى اين عمل را كاملا مجسم كند آن را در ضمن يك مثال گويا ريخته ، مى‏گويد : آيا هيچ يك از شما دوست دارد كه گوشت برادر مرده خود را بخورد ؟ ! ( ا يحب احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا).

به يقين همه شما از اين امر كراهت داريد ( فكرهتموه).

آرى آبروى برادر مسلمان همچون گوشت تن او است ، و ريختن اين آبرو به وسيله غيبت و افشاى اسرار پنهانى همچون خوردن گوشت تن او است ،

تفسير نمونه ج : 22ص :185

و تعبير به مرده به خاطر آن است كه غيبت در غياب افراد صورت مى‏گيرد ، كه همچون مردگان قادر بر دفاع از خويشتن نيستند.

و اين ناجوان مردانه‏ترين ستمى است كه ممكن است انسان در باره برادر خود روا دارد.

آرى اين تشبيه بيانگر زشتى فوق العاده غيبت و گناه عظيم آن است.

در روايات اسلامى - چنانكه خواهد آمد - نيز اهميت فوق العاده‏اى به مساله غيبت داده شده است ، و كمتر گناهى است كه مجازات آن از نظر اسلام تا اين حد سنگين باشد .

و از آنجا كه ممكن است افرادى آلوده به بعضى از اين گناهان سه‏گانه باشند و با شنيدن اين آيات متنبه شوند ، و در صدد جبران بر آيند در پايان آيه راه را به روى آنها گشوده ، مى‏فرمايد : تقواى الهى ، پيشه كنيد و از خدا بترسيد كه خداوند توبه پذير و مهربان است ( و اتقوا الله ان الله تواب رحيم).

نخست بايد روح تقوا و خدا ترسى زنده شود ، و به دنبال آن توبه از گناه صورت گيرد ، تا لطف و رحمت الهى شامل حال آنها شود.

نكته‏ها:

1 -امنيت كامل و همه جانبه اجتماعى

دستورهاى ششگانه‏اى كه در دو آيه فوق مطرح شده ( نهى از سخريه ، و عيبجوئى ، و القاب زشت ، و گمان بد ، و تجسس ، و غيبت ) هرگاه به طور كامل در يك جامعه پياده شود آبرو و حيثيت افراد جامعه را از هر نظر بيمه مى‏كند ، نه كسى مى‏تواند به عنوان خود برتربينى ديگران را وسيله تفريح و سخريه قرار دهد ، و نه مى‏تواند زبان به عيبجوئى اين و آن بگشايد ، و نه با القاب زشت

تفسير نمونه ج : 22ص :186

حرمت و شخصيت افراد را در هم بشكند.

نه حق دارد حتى گمان بد ببرد ، نه در زندگى خصوصى افراد به جستجو پردازد، و نه عيب پنهانى آنها را براى ديگران فاش كند.

به تعبير ديگر انسان چهار سرمايه دارد كه همه آنها بايد در دژهاى اين قانون قرار گيرد و محفوظ باشد : جان ، و مال ، و ناموس ، و آبرو.

تعبيرات آيات فوق و روايات اسلامى نشان مى‏دهد كه آبرو و حيثيت افراد همچون مال و جان آنها است ، بلكه از بعضى جهات مهمتر است ! اسلام مى‏خواهد در جامعه اسلامى امنيت كامل حكمفرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به يكديگر هجوم نكنند ، بلكه از نظر زبان مردم ، و از آن بالاتر از نظر انديشه و فكر آنان نيز در امان باشند ، و هر كس احساس كند كه ديگرى حتى در منطقه افكار خود تيرهاى تهمت را به سوى او نشانه‏گيرى نمى‏كند ، و اين امنيتى است در بالاترين سطح كه جز در يك جامعه مذهبى و مؤمن امكان پذير نيست .

پيغمبر گرامى (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) در حديثى مى‏فرمايد : ان الله حرم من المسلم دمه و ماله و عرضه ، و ان يظن به السوء : خداوند خون و مال و آبروى مسلمان را بر ديگران حرام كرده ، و همچنين گمان بد در باره او بردن.

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حيثيت او لطمه وارد مى‏كند ، بلكه براى صاحب آن نيز بلائى است بزرگ زيرا سبب مى‏شود كه او را از همكارى با مردم و تعاون اجتماعى بر كنار كند ، و دنيائى وحشتناك آكنده از غربت و انزوا فراهم سازد ، چنانكه در حديثى از أمير مؤمنان على (عليه‏السلام‏) آمده است : من لم يحسن ظنه استوحش من كل احد : كسى كه گمان بد داشته باشد

تفسير نمونه ج : 22ص :187

از همه كس مى‏ترسد و وحشت دارد!.

به تعبير ديگر : چيزى كه زندگى انسان را از حيوانات جدا مى‏كند ، و به آن رونق و حركت و تكامل مى‏بخشد ، روح تعاون و همكارى دسته جمعى است ، و اين در صورتى امكان پذير است كه اعتماد و خوشبينى بر مردم حاكم باشد ، در حالى كه سوء ظن پايه‏هاى اين اعتماد را در هم مى‏كوبد ، پيوندهاى تعاون را از بين مى‏برد و روح اجتماعى را تضعيف مى‏كند .

نه تنها سوء ظن كه مساله تجسس و غيبت نيز چنين است.

افراد بدبين از همه چيز مى‏ترسند ، و از همه كس وحشت دارند ، و نگرانى جانكاهى دائما بر روح آنها مستولى است ، نه مى‏توانند يار و مونسى غمخوار پيدا كنند ، و نه شريك و همكارى براى فعاليتهاى اجتماعى ، و نه يار و ياورى براى روز درماندگى.

توجه به اين نكته نيز لازم است كه منظور از ظن در اينجا گمانهاى بى دليل است بنابر اين در مواردى كه گمان متكى به دليل يعنى ظن معتبر باشد از اين حكم مستثنى است مانند گمانى كه از شهادت دو نفر عادل حاصل مى‏شود .

2 -تجسس نكنيد!

ديديم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آيه فوق منع نموده ، و از آنجا كه هيچگونه قيد و شرطى براى آن قائل نشده نشان مى‏دهد كه جستجوگرى در كار ديگران و تلاش براى افشاى اسرار آنها گناه است ، ولى البته قرائنى كه در داخل و خارج آيه است نشان مى‏دهد كه اين حكم مربوط به زندگى شخصى و خصوصى افراد است ، و در زندگى اجتماعى تا آنجا كه تاثيرى در سرنوشت جامعه نداشته باشد نيز اين حكم صادق است.

تفسير نمونه ج : 22ص:188

اما روشن است آنجا كه ارتباطى با سرنوشت ديگران و كيان جامعه پيدا مى‏كند مساله شكل ديگرى به خود مى‏گيرد ، لذا شخص پيغمبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) مامورانى براى جمع آورى اطلاعات قرار داده بود كه از آنها بعنوان عيون تعبير مى‏شود ، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامى در داخل و خارج داشت براى او گرد آورى كنند.

و نيز به همين دليل حكومت اسلامى مى‏تواند ماموران اطلاعاتى داشته باشد ، يا سازمان گسترده‏اى براى گرد آورى اطلاعات تاسيس كند ، و آنجا كه بيم توطئه بر ضد جامعه ، و يا به خطر انداختن امنيت و حكومت اسلامى مى‏رود به تجسس بر خيزند ، و حتى در داخل زندگى خصوصى افراد جستجوگرى كنند .

ولى اين امر هرگز نبايد بهانه‏اى براى شكستن حرمت اين قانون اصيل اسلامى شود ، و افرادى به بهانه مساله توطئه و اخلال به امنيت به خود اجازه دهند كه به زندگى خصوصى مردم يورش برند ، نامه‏هاى آنها را باز كنند ، تلفنها را كنترل نمايند و وقت و بى وقت به خانه آنها هجوم آورند.

خلاصه اينكه مرز ميان تجسس و به دست آوردن اطلاعات لازم براى حفظ امنيت جامعه بسيار دقيق و ظريف است ، و مسئولين اداره امور اجتماع بايد دقيقا مراقب اين مرز باشند ، تا حرمت اسرار انسانها حفظ شود ، و هم امنيت جامعه و حكومت اسلامى به خطر نيفتد .

3 -غيبت از بزرگترين گناهان است

گفتيم سرمايه بزرگ انسان در زندگى حيثيت و آبرو و شخصيت او است ، و هر چيز آن را به خطر بيندازد مانند آن است كه جان او را به خطر انداخته باشد ، بلكه گاه ترور شخصيت از ترور شخص مهمتر محسوب مى‏شود ، و اينجا

تفسير نمونه ج : 22ص :189

است كه گاه گناه آن از قتل نفس نيز سنگين‏تر است.

يكى از فلسفه‏هاى تحريم غيبت اين است كه اين سرمايه بزرگ بر باد نرود ، و حرمت اشخاص در هم نشكند ، و حيثيت آنها را لكه‏دار نسازد ، و اين مطلبى است كه اسلام آن را با اهميت بسيار تلقى مى‏كند .

نكته ديگر اينكه غيبت بد بينى مى‏آفريند ، پيوندهاى اجتماعى را سست مى‏كند ، سرمايه اعتماد را از بين مى‏برد ، و پايه‏هاى تعاون و همكارى را متزلزل مى‏سازد.

مى‏دانيم اسلام براى مساله وحدت و يكپارچگى جامعه اسلامى و انسجام و استحكام آن اهميت فوق العاده‏اى قائل شده است ، هر چيز اين وحدت را تحكيم كند مورد علاقه اسلام است ، و هر چيز آن را تضعيف نمايد منفور است ، و غيبت يكى از عوامل مهم تضعيف است.

از اينها گذشته غيبت بذر كينهو عداوت را در دلها مى‏پاشد ، و گاه سرچشمه نزاعهاى خونين و قتل و كشتار مى‏گردد.

خلاصه اين كه اگر در اسلام غيبت به عنوان يكى از بزرگترين گناهان كبيره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردى و اجتماعى آن است.

در روايات اسلامى تعبيراتى بسيار تكان دهنده در اين زمينه ديده مى‏شود ، كه نمونه‏اى از آن را ذيلا مى‏آوريم : پيغمبر گرامى اسلام فرمود : ان الدرهم يصيبه الرجل من الربا اعظم عند الله فى الخطيئة من ست و ثلاثين زنية ، يزنيها الرجل ! و اربى الربا عرض الرجل المسلم ! : درهمى كه انسان از ربا به دست مى‏آورد گناهش نزدخدا از سى و شش زنا بزرگتر است ! و از هر ربا بالاتر آبروى مسلمان است!.

تفسير نمونه ج : 22ص :190

اين مقايسه به خاطر آن است كه زنا هر اندازه قبيح و زشت است جنبه حق الله دارد ، ولى رباخوارى ، و از آن بدتر ريختن آبروى مردم از طريق غيبت ، يا غير آن ، جنبه حق الناس دارد.

در حديث ديگرى آمده است : روزى پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) با صداى بلند خطبه خواند و فرياد زد : يا معشر من آمن بلسانه و لم يؤمن بقلبه ! لا تغتابوا المسلمين ، و لا تتبعوا عوراتهم ، فانه من تتبع عورة اخيه تتبع الله عورته ، و من تتبع الله عورته يفضحه فى جوف بيته ! ؟ اى گروهى كه به زبان ايمان آورده‏ايد و نه با قلب ! غيبت مسلمانان نكنيد ، و از عيوب پنهانى آنها جستجو ننمائيد ، زيرا كسى كه در امور پنهانى برادر دينى خود جستجو كند خداوند اسرار او را فاش مى‏سازد ، و در دل خانه‏اش رسوايش مى‏كند ! .

و در حديث ديگرى آمده است كه خداوند به موسى وحى فرستاد : من مات تائبا من الغيبة فهو آخر من يدخل الجنة ، و من مات مصرا عليها فهو اول من يدخل النار ! : كسى كه بميرد در حالى كه از غيبت توبه كرده باشد آخرين كسى است كه وارد بهشت مى‏شود و كسى كه بميرد در حالى كه اصرار بر آن داشته باشد اولين كسى است كه وارد دوزخ مى‏گردد ! .

و نيز در حديثى از پيغمبر گرامى اسلام (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) مى‏خوانيم : الغيبة اسرع فى دين الرجل المسلم من الا كلة فى جوفه ! : تاثير غيبت در دين مسلمان از خوره در جسم او سريعتر است!.

اين تشبيه نشان مى‏دهد كه غيبت همانند خوره كه گوشت تن را مى‏خورد

تفسير نمونه ج : 22ص :191

و متلاشى مى‏كند به سرعت ايمان انسان را بر باد مى‏دهد ، و با توجه به اينكه انگيزه‏هاى غيبت امورى همچون حسد ، تكبر ، بخل ، كينه‏توزى ، انحصار طلبى و مانند اين صفات زشت و نكوهيده است روشن مى‏شود كه چرا غيبت و از بين بردن آبرو و احترام مسلمانان از اين طريق اين چنين ايمان انسان را بر باد مى‏دهد ( دقت كنيد ) .

روايات در اين زمينه در منابع اسلامى بسيار زياد است كه با ذكر حديث ديگرى اين بحث را پايان مى‏دهيم امام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏فرمايد : من روى على مؤمن رواية يريد بها شينه ، و هدم مروته ، ليسقط من اعين الناس ، اخرجه الله من ولايته الى ولاية الشيطان ، فلا يقبله الشيطان ! : كسى كه به منظور عيبجوئى و آبروريزى مؤمنى سخنى نقل كند تا او را از نظر مردم بيندازد ، خداوند او را از ولايت خودش بيرون كرده ، به سوى ولايت شيطان مى‏فرستد ، و اما شيطان هم او را نمى‏پذيرد ! .

تمام اين تاكيدات و عبارات تكان دهنده به خاطر اهميت فوق العاده‏اى است كه اسلام براى حفظ آبرو ، و حيثيت اجتماعى مؤمنان قائل است ، و نيز به خاطر تاثير مخربى است كه غيبت در وحدت جامعه ، و اعتماد متقابل و پيوند دلها دارد ، و از آن بدتر اينكه غيبت عاملى است براى دامن زدن به آتش كينه و عداوت و دشمنى و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع ، چرا كه وقتى عيوب پنهانى مردم از طريق غيبت آشكار شود اهميت و عظمت گناه از ميان مى‏رود و آلودگى به آن آسان مى‏شود .

تفسير نمونه ج : 22ص :192

4 -مفهوم غيبت

غيبت چنانكه از اسمش پيدا است اين است كه در غياب كسى سخنى گويند ، منتهى سخنى كه عيبى از عيوب او را فاش سازد ، خواه اين عيب جسمانى باشد ، يا اخلاقى ، در اعمال او باشد يا در سخنش ، و حتى در امورى كه مربوط به او است مانند لباس ، خانه ، همسر و فرزندان و مانند اينها.

بنابر اين اگر كسى صفات ظاهر و آشكار ديگرى را بيان كند غيبت نخواهد بود.

مگر اينكه قصد مذمت و عيبجوئى داشته باشد كه در اين صورت حرام است ، مثل اينكه در مقام مذمت بگويد آن مرد نابينا ، يا كوتاه قد ، يا سياهرنگ يا كوسه ! به اين ترتيب ذكر عيوب پنهانى به هر قصد و نيتى كه باشد غيبت و حرام است ، و ذكر عيوب آشكار اگر به قصد مذمت باشد آن نيز حرام است ، خواه آن را در مفهوم غيبت وارد بدانيم يا نه .

اينها همه در صورتى است كه اين صفات واقعا در طرف باشد ، اما اگر صفتى اصلا وجود نداشته باشد داخل در عنوان تهمت خواهد بود كه گناه آن به مراتب شديدتر و سنگين‏تر است.

در حديثى از امام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏خوانيم : الغيبة ان تقول فى اخيك ما ستره الله عليه ، و اماالامر الظاهر فيه ، مثل الحدة و العجلة ، فلا ، و البهتان ان تقول ما ليس فيه : غيبت آن است كه در باره برادر مسلمانت چيزى را بگوئى كه خداوند پنهان داشته ، و اما چيزى كه ظاهر است مانند تندخوئى و عجله داخل در غيبت نيست ، اما بهتان اين است كه چيزى را بگوئى كه در او وجود ندارد.

تفسير نمونه ج : 22ص :193

و از اينجا روشن مى‏شود عذرهاى عوامانه‏اى كه بعضى براى غيبت مى‏آورند مسموع نيست ، مثلا گاهى غيبت كننده مى‏گويد اين غيبت نيست ، بلكه صفت او است ! در حالى كه اگر صفتش نباشد تهمت است نه غيبت.

يا اين كه مى‏گويد : اين سخنى است كه در حضور او نيز مى‏گويم ، در حالى كه گفتن آن پيش روى طرف نه تنها از گناه غيبت نمى‏كاهد بلكه به خاطر ايذاء ، گناه سنگين‏ترى را به بار مى‏آورد .

5 -علاج غيبت و توبه آن

غيبت مانند بسيارى از صفات ذميمه تدريجا به صورت يك بيمارى روانى در مى‏آيد ، به گونه‏اى كه غيبت كننده از كار خود لذت مى‏برد ، و از اين كه پيوسته آبروى اين و آن را بريزد احساس رضا و خشنودى مى‏كند ، و اين يكى از مراحل بسيار خطرناك اخلاقى است.

اينجا است كه غيبت كننده بايد قبل از هر چيز به درمان انگيزه‏هاى درونى غيبتكه در اعماق روح او است و به اين گناه دامن مى‏زند بپردازد ، انگيزه‏هائى همچون بخل و حسد و كينه‏توزى و عداوت و خود برتر بينى.

بايد از طريق خودسازى ، و تفكر در عواقب سوء اين صفات زشت و نتائج شومى كه ببار مى‏آورد ، و همچنين از طريق رياضت نفس اين آلودگيها را از جان و دل بشويد ، تا بتواند زبان را از آلودگى به غيبت باز دارد.

سپس در مقام توبه بر آيد ، و از آنجا كه غيبت جنبه حق الناس دارد اگر دسترسى به صاحب غيبت دارد و مشكل تازه‏اى ايجاد نمى‏كند ، از او عذر خواهى كند ، هر چند بصورت سر بسته باشد ، مثلا بگويد من گاهى بر اثر نادانى

تفسير نمونه ج : 22ص :194

و بيخبرى از شما غيبت كرده‏ام مرا ببخش ، و شرح بيشترى ندهد ، مبادا عامل فساد تازه‏اى شود.

و اگر دسترسى به طرف ندارد يا او را نمى‏شناسد ، يا از دنيا رفته است ، براى او استغفار كند ، و عمل نيك انجام دهد ، شايد به بركت آن خداوند متعال وى را ببخشد و طرف مقابل را راضى سازد.

6 -موارد استثناء

آخرين سخن در باره غيبت اينكه قانون غيبت مانند هر قانون ديگر استثناهائى دارد ، از جمله اين كه گاه در مقام مشورت مثلا براى انتخاب همسر ، يا شريك در كسب و كار و مانند آن كسى سؤالى از انسان مى‏كند ، امانت در مشورت كه يك قانون مسلم اسلامى است ايجاب مى‏كند اگر عيوبى از طرف سراغ دارد بگويد ، مبادا مسلمانى در دام بيفتد ، و چنين غيبتى كه با چنين نيت انجام مى‏گيرد حرام نيست .

همچنين در موارد ديگرى كه اهداف مهمى مانند هدف مشورت در كار باشد ، يا براى احقاق حق و تظلم صورت گيرد.

البته كسى كه آشكارا گناه مى‏كند و به اصطلاح متجاهر به فسق است از موضوع غيبت خارج است ، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو كنند ايرادى ندارد ، ولى بايد توجه داشت اين حكم مخصوص گناهى است كه نسبت به آن متجاهر است .

اين نكته نيز قابل توجه است كه نه تنها غيبت كردن حرام است ، گوش به غيبت دادن ، و در مجلس غيبت حضور يافتن آن نيز جزء محرمات است ، بلكه

تفسير نمونه ج : 22ص :195

طبق پاره‏اى از روايات بر مسلمانان واجب است كه رد غيبت كنند ، يعنى در برابر غيبت به دفاع برخيزند ، و از برادر مسلمانى كه حيثيتش به خطر افتاده دفاع كنند ، و چه زيبا است جامعه‏اى كه اين اصول اخلاقى در آن دقيقا اجرا شود.

تفسير نمونه ج : 22ص :196

يَأَيهَا النَّاس إِنَّا خَلَقْنَكم مِّن ذَكَرٍ وَ أُنثى وَ جَعَلْنَكمْ شعُوباً وَ قَبَائلَ لِتَعَارَفُواإِنَّ أَكرَمَكمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ(13)

ترجمه:

13 -اى مردم ! ما شما را از يك مرد و زن آفريديم ، و تيره‏ها و قبيله‏ها قرار داديم ، تا يكديگر را بشناسيد ، ولى گرامى‏ترين شما نزد خداوند باتقواترين شماست ، خداوند دانا و خبير است.

تفسير : تقوى بزرگترين ارزش انسانى

در آيات گذشته روى سخن به مؤمنان بود ، و خطاب به صورت يا ايها الذين آمنوا و در ضمن آيات متعددى را كه يك جامعه مؤمن را با خطر روبرو مى‏سازد بازگو كرد و از آن نهى فرمود.

در حالى كه در آيه مورد بحث مخاطب كل جامعه انسانى است و مهمترين اصلى را كه ضامن نظم و ثبات است بيان مى‏كند ، و ميزان واقعى ارزشهاى انسانى را در برابر ارزشهاى كاذب و دروغين مشخص مى‏سازد .

مى‏فرمايد : اى مردم ! ما شما را از يك مرد و زنى آفريديم ، و شما را تيره‏ها و قبيله‏ها قرار داديم تا يكديگر را بشناسيد ( يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا).

منظور از آفرينش مردم از يك مرد و زن همان بازگشت نسب انسانها

تفسير نمونه ج : 22ص :197

به آدم و حوا است ، بنابر اين چونهمه از ريشه واحدى هستند معنى ندارد كه از نظر نسب و قبيله بر يكديگر افتخار كنند ، و اگر خداوند براى هر قبيله و طائفه‏اى ويژگيهائى آفريده براى حفظ نظم زندگى اجتماعى مردم است ، چرا كه اين تفاوتها سبب شناسائى است ، و بدون شناسائى افراد ، نظم در جامعه انسانى حكمفرما نمى‏شود ، چرا كه هر گاه همه يكسان و شبيه يكديگر و همانند بودند ، هرج و مرج عظيمى سراسر جامعه انسانى را فرا مى‏گرفت.

در اين كه ميان شعوب ( جمع شعب بر وزن صعب ) به معنى گروه عظيمى از مردم و قبائل جمع قبيله چه تفاوتى است ؟ مفسران احتمالات مختلفى داده‏اند ؟ جمعى گفته‏اند دايره شعوب گسترده‏تر از دايره قبائل است ، همانطور كه شعب امروز بر يك ملت اطلاق مى‏شود .

بعضى شعوب را اشاره به طوائف عجم و قبائل را اشاره به طوائف عرب مى‏دانند : و بالاخره بعضى ديگر شعوب را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافيائى ، و قبائل را ناظر به انتساب او به نژاد و خون شمرده‏اند.

ولى تفسير اول از همه مناسبتر به نظر مى‏رسد.

به هر حال قرآن مجيد بعد از آنكه بزرگترين مايه مباهات و مفاخره عصر جاهلى يعنى نسب و قبيله را از كار مى‏اندازد ، به سراغ معيار واقعى ارزشى رفته مى‏افزايد : گرامى‏ترين شما نزد خداوند باتقواترين شما است ( ان اكرمكم عند الله اتقيكم ) .

به اين ترتيب قلم سرخ بر تمام امتيازات ظاهرى و مادى كشيده ، و اصالت و واقعيت را به مساله تقوا و پرهيزكارى و خدا ترسى مى‏دهد ، و مى‏گويد براى تقرب به خدا و نزديكى به ساحت مقدس او هيچ امتيازى جز تقوا مؤثر نيست.

تفسير نمونه ج : 22ص :198

و از آنجا كه تقوا يك صفت روحانى و باطنى است كه قبل از هر چيز بايد در قلب و جان انسان مستقر شود ، و ممكن است مدعيان بسيار داشته باشد و متصفان كم ، در آخر آيه مى‏افزايد : خداوند دانا و آگاه است ( ان الله عليم خبير ) .

پرهيزگاران را به خوبى مى‏شناسد ، و از درجه تقوا و خلوص نيت و پاكى و صفاى آنها آگاه است ، آنها را بر طبق علم خود گرامى مى‏دارد و پاداش مى‏دهد مدعيان دروغين را نيز مى‏شناسد و كيفر مى‏دهد.

نكته:

1 -ارزشهاى راستين و ارزشهاى كاذب

بدون شك هر انسانى فطرتا خواهان اين است كه موجود با ارزش و پر افتخارى باشد ، و به همين دليل با تمام وجودش براى كسب ارزشها تلاش مى‏كند.

ولى شناخت معيار ارزش با تفاوت فرهنگها كاملا متفاوت است ، و گاه ارزشهاى كاذب جاى ارزشهاى راستين را مى‏گيرد.

گروهى ارزش واقعى خويش را در انتساب به قبيله معروف و معتبرى مى‏دانند ، و لذا براى تجليل مقام قبيله و طائفه خود دائما دست و پا مى‏كنند ، تا از طريق بزرگ كردن آن خود را به وسيله انتساب به آن بزرگ كنند.

مخصوصا در ميان اقوام جاهلى افتخار به انساب و قبائل رائجترين افتخار موهوم بود ، تا آنجا كه هر قبيله‏اى خود را قبيله برتر و هر نژادى خود را نژاد والاتر مى‏شمرد ، كه متاسفانه هنوز رسوبات و بقاياى آن در اعماق روح بسيارى از افراد و اقوام وجود دارد.

گروه ديگرى مساله مال و ثروت و داشتن كاخ و قصر و خدم و حشم و امثال اين امور را نشانه ارزش مى‏دانند ، و دائما براى آن تلاش مى‏كنند ، در حالى

تفسير نمونه ج : 22ص :199

كه جمع ديگرى مقامات بلند اجتماعى و سياسى را معيار شخصيت مى‏شمرند.

و به همين ترتيب هر گروهى در مسيرى گام برمى‏دارند و به ارزشى دل مى‏بندند و آنرا معيار مى‏شمرند.

اما از آنجا كه اين امور همه امورى است متزلزل و برون ذاتى و مادى و زودگذر يك آئين آسمانى همچون اسلام هرگز نمى‏تواند با آن موافقت كند ، لذا خط بطلان روى همه آنها كشيده ، و ارزش واقعى انسان را در صفات ذاتى او مخصوصا تقوا و پرهيزكارى و تعهد و پاكى او مى‏شمرد حتى براى موضوعات مهمى ، همچون علم و دانش ، اگر در مسير ايمان و تقوا و ارزشهاى اخلاقى ، قرار نگيرد اهميت قائل نيست .

و عجيب است كه قرآن در محيطى ظهور كرد كه ارزش قبيله از همه ارزشها مهمتر محسوب مى‏شد ، اما اين بت ساختگى در هم شكست ، و انسانرا از اسارت خون و قبيله و رنگ و نژاد و مال و مقام و ثروت آزاد ساخت ، و او را براى يافتن خويش به درون جانش و صفات والايش رهبرى كرد ! جالب اينكه در شان نزولهائى كه براى اين آيه ذكر شده نكاتى ديده مى‏شود كه از عمق اين دستور اسلامى حكايت مى‏كند ، از جمله اينكه : بعد از فتح مكه پيغمبر اكرم (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) دستور داد اذان بگويند ، بلال بر پشت بام كعبه رفت ، و اذان گفت ، عتاب بن اسيد كه از آزاد شدگان بود گفت شكر مى‏كنم خدا را كه پدرم از دنيا رفت و چنين روزى را نديد ! و حارث بن هشام نيز گفت : آيا رسول الله (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) غير از اين كلاغ سياه ! كسى را پيدا نكرد ؟ ! ( آيه فوق نازل شد و معيار ارزش واقعى را بيان كرد ) .

تفسير نمونه ج : 22ص :200

بعضى ديگر گفته‏اند : آيه هنگامى نازل شد كه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) دستور داده بود دخترى به بعضى از موالى دهند ( موالى به بردگان آزاد شده ، يا به غير عرب مى‏گويند ) آنها تعجب كردند و گفتند : اى رسول خدا (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) آيا مى‏فرمائيد دخترانمان را به موالى دهيم ؟ ! ( آيه نازل شد و بر اين افكار خرافى خط بطلان كشيد ) .

در حديثى مى‏خوانيم : روزى پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) در مكه براى مردم خطبه خواند و فرمود : يا ايها الناس ان الله قد اذهب عنكم عيبة الجاهلية ، و تعاظمها بابائها ، فالناس رجلان : رجل بر تقى كريم على الله ، و فاجر شقى هين على الله ، و الناس بنو آدم، و خلق الله آدم من تراب ، قال الله تعالى : يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقاكم ان الله عليم خبير : اى مردم ! خداوند از شما ننگ جاهليت و تفاخر به پدران و نياكان را زدود ، مردم دو گروه بيش نيستند : نيكوكار و با تقوا و ارزشمند نزد خدا ، و يا بدكار و شقاوتمند و پست در پيشگاه حق ، همه مردم فرزند آدمند ، و خداوند آدم را از خاك آفريده ، چنانكه مى‏گويد : اى مردم ! ما شما را از يك مرد و زن آفريديم ، و شما را تيره‏ها و قبيله‏ها قرار داديم تا شناخته شويد، از همه گراميتر نزد خداوند كسى است كه از همه پرهيزگارتر باشد ، خداوند دانا و آگاه است.

در كتاب آداب النفوس طبرى آمده كه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) در اثناء ايام تشريق ( روزهاى 11 و 12 و 13 ذى الحجه است ) در سرزمين منى در حالى كه

تفسير نمونه ج : 22ص :201

بر شترى سوار بود رو به سوى مردم كرد و فرمود : يا ايها الناس ! الا ان ربكم واحد و ان اباكم واحد ، الا لا فضل لعربى على عجمى ، و لا لعجمى على عربى ، و لا لاسود على احمر ، و لا لاحمر على اسود ، الا بالتقوى الا هل بلغت ؟ قالوا نعم ! قال ليبلغ الشاهد الغائب : اى مردم بدانيد ! خداى شما يكى است و پدرتان يكى ، نه عرب بر عجم برترى دارد و نه عجم بر عرب ، نه سياهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سياهپوست مگر به تقوا ، آيا من دستور الهى را ابلاغ كردم ؟ همه گفتند : آرى ! فرمود : اين سخن را حاضران به غائبان برسانند ! .

و نيز در حديث ديگرى در جمله‏هائى كوتاه و پر معنى از آنحضرت آمده است : ان الله لا ينظر الى احسابكم ، و لا الى انسابكم ، و لا الى اجسامكم ، و لا الى اموالكم ، و لكن ينظر الى قلوبكم ، فمن كان له قلب صالح تحنن الله عليه ، و انما انتم بنو آدم و احبكم اليه اتقاكم : خداوند به وضع خانوادگى و نسب شما نگاه نمى‏كند ، و نه به اجسام شما ، و نه به اموالتان ، ولى نگاه به دلهاى شما مى‏كند ، كسى كه قلب صالحى دارد ، خدا به او لطف و محبت مى‏كند ، شما همگى فرزندان آدميد ، و محبوبترين شما نزد خدا باتقواترين شما است .

ولى عجيب است كه با اين تعليمات وسيع و غنى و پربار هنوز در ميان مسلمانان كسانى روى مساله نژاد و خون و زبان تكيه مى‏كنند ، و حتى وحدت آن را بر اخوت اسلامى ، و وحدت دينى مقدم مى‏شمرند ، و عصبيت جاهليت را بار ديگر زنده كرده‏اند ، و با اينكه از اين رهگذر ضربه‏هاى سختى

تفسير نمونه ج : 22ص :202

بر آنان وارد شده گوئى نمى‏خواهند بيدار شوند ، و به حكم اسلام باز گردند!.

خداوند همه را از شر تعصبهاى جاهليت حفظ كند.

اسلام با عصبيت جاهليت در هر شكل و صورت مبارزه كرده است ، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبيله زير پرچم واحدى جمع‏آورى كند ، نه پرچم قوميت و نژاد ، و نه پرچم غير آن ، چرا كه اسلام هرگز اين ديدگاههاى تنگ و محدود را نمى‏پذيرد ، و همه را موهوم و بى اساس مى‏شمرد حتى در حديثى آمده كه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) در مورد عصبيت جاهليت فرمود : دعوها فانها منتنه ! : آن را رها كنيد كه چيز متعفنى است ! .

اما چرا اين تفكر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زيادى است كه خود را ظاهرا مسلمان مى‏شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامى مى‏زنند ؟ معلوم نيست ! چه زيبا است جامعه‏اى كه بر اساس معيار ارزشى اسلام ان اكرمكم عند الله اتقاكم بنا شود ، و ارزشهاى كاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافيائى و طبقه از آن بر چيده شود ، آرى تقواى الهى و احساس مسؤليت درونى و ايستادگى در برابر شهوات ، و پايبند بودن به راستى و درستى و پاكى و حق و عدالت اين تنها معيار ارزش انسان است و نه غير آن .

هر چند در آشفته بازار جوامع كنونى اين ارزش اصيل به دست فراموشى سپرده شده ، و ارزشهاى دروغين جاى آن را گرفته است.

در نظام ارزشى جاهلى كه بر محور تفاخر به آباء و اموال و اولاد دور مى‏زد يك مشت دزد و غارتگر پرورش مى‏يافت ، اما با دگرگون شدن اين نظام و احياى اصل والاى ان اكرمكم عند الله اتقاكم محصول آن انسانهائى همچون سلمان و ابو ذر و عمار ياسر و مقداد بود.

تفسير نمونه ج : 22ص :203

و مهم در انقلاب جوامع انسانى انقلاب نظام ارزشى آن ، و احياى اين اصل اصيل اسلامى است.

اينسخن را با حديثى از پيامبر گرامى اسلام (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) پايان مى‏دهيم آنجا كه فرمود : كلكم بنو آدم ، و آدم خلق من تراب ، و لينتهين قوم يفخرون بابائهم او ليكونن اهون على الله من الجعلان : همه شما فرزندان آدميد ، و آدم از خاك آفريده شده ، از تفاخر به پدران بپرهيزيد ، و گرنه نزد خدا از حشراتى كه در كثافات غوطه‏ورند پست‏تر خواهيد بود!.

2 -حقيقت تقوى

چنانكه ديديم ، قرآن بزرگترين امتياز را براى تقوى قرار داده و آن را تنها معيار سنجش ارزش انسانها مى‏شمرد.

در جاى ديگر تقوى را بهترين زاد و توشه شمرده ، مى‏گويد : و تزودوا فان خير الزاد التقوى ( بقره - 197 ) .

و در جاى ديگر لباس تقوى را بهترين لباس براى انسان مى‏شمرد و لباس التقوى ذلك خير ( اعراف - 26).

و در آيات متعددى يكى از نخستين اصول دعوت انبياء را تقوى ذكر كرده ، و بالاخره در جاى ديگر اهميت اين موضوع را تا آن حد بالا برده كه خدا را اهل تقوى مى‏شمرد ، و مى‏گويد : هو اهل التقوى و اهل المغفرة ( مدثر - 56).

قرآن ، تقوى را نور الهى مى‏داند كه هر جا راسخ شود ، علم و دانش

تفسير نمونه ج : 22ص :204

مى‏آفريند و اتقوا الله و يعلمكم الله ( بقره - 282 ) .

و نيز نيكى و تقوى را قرين هم مى‏شمرد ، و تعاونوا على البر و التقوى.

و عدالت را قرين تقوى ذكر مى‏كند : اعدلوا هو اقرب للتقوى.

اكنون بايد ديد حقيقت تقوى اين سرمايه بزرگ معنوى و اين بزرگترين افتخار انسان با اينهمه امتيازات چيست ؟ قرآن اشاراتى دارد كه پرده از روى حقيقت تقوى بر مى‏دارد : در آيات متعددى جاى تقوى را قلب مى‏شمرد ، از جمله مى‏فرمايد : اولئك الذين امتحن الله قلوبهم بالتقوى : آنها كه صداى خود را در برابر رسول خدا (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) پائين مى‏آورند و رعايت ادب مى‏كنند كسانى هستند كه خداوند قلوبشان را براى پذيرش تقوى آزموده است ( حجرات - 3 ) .

قرآن ، تقوى را نقطه مقابل فجور ذكر كرده ، چنانكه در آيه 8 سوره شمس مى‏خوانيم : فالهمها فجورها و تقواها : خداوند انسان را آفريد و راه فجور و تقوى را به او نشان داد.

قرآن هر عملى را كه از روح اخلاص و ايمان و نيت پاك سرچشمه گرفته باشد بر اساس تقوى مى‏شمرد ، چنانكه در آيه 108 سوره توبه در باره مسجد قبا كه منافقان مسجد ضرار را در مقابل آن ساختند مى‏فرمايد : لمسجد اسس على التقوى من اول يوم احق ان تقوم فيه : مسجدى كه از روز نخست برشالوده تقوى باشد شايسته‏تر است كه در آن نماز بخوانى.

از مجموع اين آيات به خوبى استفاده مى‏شود كه تقوى همان احساس مسؤليت و تعهدى است كه به دنبال رسوخ ايمان در قلب بر وجود انسان حاكم مى‏شود و او را از فجور و گناه باز مى‏دارد ، به نيكى و پاكى و عدالت دعوت مى‏كند ، اعمال آدمى را خالص و فكر و نيت او را از آلودگيها مى‏شويد.

تفسير نمونه ج : 22ص :205

هنگامى كه به ريشه لغوى اين كلمه باز مى‏گرديم نيز به همين نتيجه مى‏رسيم ، زيرا تقوى از وقاية به معنى كوشش در حفظ و نگهدارى چيزى است ، و منظور در اينگونهموارد نگهدارى روح و جان از هر گونه آلودگى ، و متمركز ساختن نيروها در امورى است كه رضاى خدا در آن است.

بعضى از بزرگان براى تقوى سه مرحله قائل شده‏اند:

1 -نگهدارى نفس از عذاب جاويدان از طريق تحصيل اعتقادات صحيح.

2 -پرهيز از هر گونه گناه اعم از ترك واجب و فعل معصيت.

3 -خويشتندارى در برابر آنچه قلب آدمى را به خود مشغول مى‏دارد و از حق منصرف مى‏كند ، و اين تقواى خواص بلكه خاص الخاص است.

امير مؤمنان على (عليه‏السلام‏) ( در نهج البلاغه ) تعبيرات گويا و زنده‏اى پيرامون تقوى دارد ، و تقوى از مسائلى است كه در بسيارى از خطب و نامه‏ها و كلمات قصار حضرت (عليه‏السلام‏) روى آن تكيه شده است .

در يكجا تقوى را با گناه و آلودگى مقايسه كرده چنين مى‏گويد : الا و ان الخطايا خيل شمس حمل عليها اهلها ، و خلعت لجمها ، فتقحمت بهم فى النار ! الا و ان التقوى مطايا ذلل حمل عليها اهلها ، و اعطوا ازمتها ، فاوردتهم الجنة ! : بدانيد گناهان همچون مركبهاى سركش است كه گنهكاران بر آنها سوار مى‏شوند ، و لجامشان گسيخته مى‏گردد ، و آنان را در قعر دوزخ سرنگون مى‏سازد.

اما تقوى مركبى است راهوار و آرام كه صاحبانش بر آن سوار مى‏شوند ، زمام آنها را به دست مى‏گيرند ، و تا قلب بهشت پيش مى‏تازند ! .

تفسير نمونه ج : 22ص :206

مطابق اين تشبيه لطيف ، تقوى همان حالت خويشتندارى و كنترل نفس و تسلط بر شهوات است ، در حالى كه بى تقوائى همان تسليم شدن در برابر شهوات سركش و از بين رفتن هر گونه كنترل بر آنها است.

و در جاى ديگرى مى‏فرمايد : اعلموا عباد الله ان التقوى دار حصن عزيز ، و الفجور دار حصن ذليل ، لا يمنع اهله ، و لا يحرز من لجا اليه ، الا و بالتقوى تقطع حمة الخطايا : بدانيد اى بندگان خدا كه تقوا قلعه‏اى محكم و شكست‏ناپذير است، اما فجور و گناه حصارى است سست و بى دفاع كه اهلش را از آفات نجات نمى‏دهد و كسى كه به آن پناهنده شود در امان نيست ، بدانيد انسان تنها به وسيله تقوا از گزند گناه مصون مى‏ماند.

و باز در جاى ديگر مى‏افزايد : فاعتصموا بتقوى الله فان لها حبلا وثيقا عروته و معقلا منيعا ذروته.

چنگ به تقواى الهى بزنيد كه رشته‏اى محكم و دستگيره‏اى است استوار و پناهگاهى است مطمئن!.

از لابلاى مجموع اين تعبيرات حقيقت و روح تقوى به خوبى روشن مى‏شود.

اين نكته نيز لازم به يادآورى است كه تقوى ميوه درخت ايمان است ، و به همين دليل براى به دست آوردن اين سرمايه عظيم بايد پايه ايمان را محكم ساخت .

البته ممارست بر اطاعت ، و پرهيز از گناه ، و توجه به برنامه‏هاى اخلاقى ، بلكه تقوى را در نفس راسخ مى‏سازد ، و نتيجه آن پيدايش نور يقين و ايمان

تفسير نمونه ج : 22ص :207

شهودى در جان انسان است ، و هر قدر نور تقوى افزون شود نور يقين نيز افزون خواهد شد ، و لذا در روايات اسلامى مى‏بينيم تقوى يك درجه بالاتر از ايمان و يك درجه پائين‏تر از يقين شمرده شده ! امام على بن موسى الرضا (عليهماالسلام‏) مى‏فرمايد ؟ الايمان فوق الاسلام بدرجة ، و التقوى فوق الايمان بدرجة ، و اليقين فوق التقوى بدرجة ، و ما قسم فى الناس شى‏ء اقل من اليقين : ايمان يك درجه برتر از اسلام است ، و تقوى درجه‏اى است بالاتر از ايمان و يقين درجه‏اى برتر از تقوى است و هيچ چيز در ميان مردم كمتر از يقين تقسيم نشده است ! اين بحث را به شعر معروفى كه حقيقت تقوى را ضمن مثال روشنى بيان كرده پايان مى‏دهيم : خل الذنوب صغيرها و كبيرها فهو التقى و اصنع كماش فوق ارض الشوك يحذر ما يرى لا تحقرن صغيرة ان الجبال من الحصى گناهان كوچك و بزرگ را ترك گوى و تقوى همين است .

و همچون كسى باش كه از يك خارزار مى‏گذرد لباس و دامان خود را چنان جمع مى‏كند كه خار بر دامانش ننشيند ، و پيوسته مراقب اطراف خويش است ! هرگز گناهى را كوچك مشمر كه كوههاى بزرگ از سنگريزه‏هاى كوچك تشكيل شده !

تفسير نمونه ج : 22ص :208

قَالَتِ الأَعْرَاب ءَامَنَّاقُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الايمَنُ فى قُلُوبِكُمْوَ إِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسولَهُ لا يَلِتْكم مِّنْ أَعْمَلِكُمْ شيْئاًإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ‏(14) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَهَدُوا بِأَمْوَلِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فى سبِيلِ اللَّهِأُولَئك هُمُ الصدِقُونَ‏(15)

ترجمه:

14 -عربهاى باديه‏نشين گفتند : ايمان آورده‏ايم ، بگو شما ايمان نياورده‏ايد ولى بگوئيد اسلام آورده‏ايم ، اما هنوز ايمان وارد قلب شما نشده است ! و اگر از خدا و رسولش اطاعت كنيد پاداش اعمال شما را به طور كامل مى‏دهد ، خداوند غفور و رحيم است.

15 -مؤمنان واقعى تنها كسانى هستند كه به خدا و رسولش ايمان آورده‏اند ، سپس هرگز شك و ترديدى به خود راه نداده ، و با اموال و جانهاى خود در راه خدا جهاد كرده‏اند ، آنها راستگويانند .

تفسير نمونه ج : 22ص :209

شان نزول:

بسيارى از مفسران ، شان نزولى براى آيه ذكر كرده‏اند كه خلاصه‏اش چنين است : جمعى از طايفه بنى اسد در يكى از سالهاى قحطى و خشكسالى وارد مدينه شدند ، و به اميد گرفتن كمكى از پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) شهادتين بر زبان جارى كردند ، و به پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) گفتند : طوائف عرب بر مركبها سوار شدند و با تو پيكار كردند ، ولى ما با زن و فرزندان نزد تو آمديم ، و دست به جنگ نزديم ، و از اين طريق مى‏خواستند بر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) منت بگذارند .

آيات فوق ، نازل شد ( و به آنها خاطر نشان كرد كه اسلام آنها ظاهرى است ، و ايمان در اعماق قلبشان نيست ! بعلاوه اگر هم ايمان آورده‏اند نبايد منتى بر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) بگذارند ، بلكه خدا بر آنها منت دارد كه هدايتشان كرده).

ولى وجود اين شان نزول - مانند ساير موارد - هرگز مانع از عموميت مفهوم آيه نيست.

تفسير : فرق اسلام و ايمان

در آيه گذشته ، سخن از معيار ارزش انسانها يعنى تقوى در ميان بود ، و از آنجا كه تقوى ثمره شجره ايمان است ، آنهم ايمانى كه در اعماق جان نفوذ كند ، در آيات مورد بحث به بيان حقيقت ايمان پرداخته ، چنين

تفسير نمونه ج : 22ص :210

مى‏گويد : اعراب باديه‏نشين گفتند : ايمان آورده‏ايم ، به آنها بگو : شما ايمان نياورده‏ايد ، بگوئيد اسلام آورده‏ايم ، ولى هنوز ايمان وارد قلب شما نشده است ! ( قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا و لما يدخل الايمان فى قلوبكم).

طبق اين آيه تفاوت اسلام و ايمان ، در اين است كه اسلام شكل ظاهرى قانونى دارد ، و هر كس شهادتين را بر زبان جارى كند در سلك مسلمانان وارد مى‏شود ، و احكام اسلام بر او جارى مى‏گردد .

ولى ايمان يك امر واقعى و باطنى است و جايگاه آن قلب آدمى است ، نه زبان و ظاهر او.

اسلام ممكن است انگيزه‏هاى مختلفى داشته باشد ، حتى انگيزه‏هاى مادى و منافع شخصى ، ولى ايمان حتما از انگيزه‏هاى معنوى ، از علم و آگاهى ، سرچشمه مى‏گيرد ، و همان است كه ميوه حيات بخش تقوى بر شاخسارش ظاهر مى‏شود.

اين همان چيزى است كه در عبارت گويائى از پيغمبر گرامى اسلام (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) آمده است : الاسلام علانية ، و الايمان فى القلب : اسلام امر آشكارى است ، ولى جاى ايمان دل است.

ودر حديث ديگرى از امام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏خوانيم : الاسلام يحقن به الدم و تؤدى به الامانة ، و تستحل به الفروج ، و الثواب على الايمان : با اسلام خون انسان محفوظ ، و اداى امانت او لازم ، و ازدواج با او حلال مى‏شود ، ولى ثواب بر ايمان است.

تفسير نمونه ج : 22ص :211

و نيز به همين دليل است كه در بعضى از روايات مفهوم اسلام منحصر به اقرار لفظى شمرده شده ، در حالى كه ايمان اقرار توأم با عمل معرفى شده است ( الايمان اقرار و عمل ، و الاسلام اقرار بلا عمل).

همين معنى به تعبير ديگرى در بحث اسلام و ايمان آمده است ، فضيل بن يسار مى‏گويد : از امام صادق (عليه‏السلام‏) شنيدم فرمود : ان الايمان يشارك الاسلام ، و لا يشاركه الاسلام ، ان الايمان ما وقر فى القلوب ، و الاسلام ما عليه المناكح و المواريث و حقن الدماء : ايمان با اسلام شريك است ، اما اسلام با ايمان شريك نيست ( و به تعبير ديگر هر مؤمنى مسلمان است ولى هر مسلمانى مؤمن نيست ) ايمان آن است كه در دل ساكن شود ، اما اسلام چيزى است كه قوانين نكاح وارث و حفظ خون بر طبق آن جارى مى‏شود .

ولى اين تفاوت مفهومى در صورتى است كه اين دو واژه در برابر هم قرار گيرند ، اما هر گاه جدا از هم ذكر شوند ممكن است اسلام بر همان چيزى اطلاق شود كه ايمان بر آن اطلاق مى‏شود ، يعنى هر دو واژه در يك معنى استعمال گردد .

سپس در آيه مورد بحث مى‏افزايد : اگر از خدا و رسولش اطاعت كنيد ثواب اعمالتان را به طور كامل مى‏دهد ، و چيزى از پاداش اعمال شما را فروگذار نمى‏كند ( و ان تطيعوا الله و رسوله لا يلتكم من اعمالكم شيئا).

چرا كه خداوند غفور و رحيم است ( ان الله غفور رحيم).

لا يلتكم از ماده ليت ( بر وزن ريب ) به معنى كم گذاردن حق

تفسير نمونه ج : 22ص :212

است.

جمله‏هاى اخير در حقيقت اشاره به يك اصل مسلم قرآنى است كه شرط قبولى اعمال ايمان است ، مى‏گويد ، اگر شما ايمان قلبى به خدا و پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) داشته باشيد كه نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است ، اعمال شما ارزش مى‏يابد ، و خداوند حتى كوچكترين حسنات شما را مى‏پذيرد ، و پاداش مى‏دهد ، و حتى به بركت اين ايمان گناهان شما را مى‏بخشد كه او غفور و رحيم است .

و از آنجا كه دست يافتن بر اين امر باطنى يعنى ايمان كار آسانى نيست در آيه بعد به ذكر نشانه‏هاى آن مى‏پردازد ، نشانه‏هائى كه به خوبى مؤمن را از مسلم، و صادق را از كاذب ، و آنها را كه عاشقانه دعوت پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) را پذيرفته‏اند ، از آنها كه براى حفظ جان و يا رسيدن به مال دنيا اظهار ايمان مى‏كنند جدا مى‏سازد ، مى‏فرمايد : مؤمنان واقعى تنها كسانى هستند كه به خدا و رسولش ايمان آورده‏اند ، سپس هرگز شك و ريبى به خود راه نداده ، و با اموال و جانهاى خود در راه خدا به جهاد پرداخته‏اند ( انما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رسوله ثم لم يرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فى سبيل الله).

آرى نخستين نشانه ايمان عدم ترديد و دو دلى در مسير اسلام است ، نشانه دوم جهاد با اموال ، و نشانه سوم كه از همه برتر است جهاد با انفس ( جانها ) است .

به اين ترتيب اسلام به سراغ روشنترين نشانه‏ها رفته است : ايستادگى

تفسير نمونه ج : 22ص :213

و ثبات قدم ، و عدم شك و ترديد از يكسو ، و ايثار مال و جان از سوى ديگر.

چگونه ممكن است ايمان در قلب راسخ نباشد در حالى كه انسان از بذل مال و جان در راه محبوب مضايقه نمى‏كند.

و لذا در پايان آيه مى‏افزايد : چنين كسانى راستگو هستند و روح ايمان در وجودشان موج مى‏زند ( اولئك هم الصادقون).

اين معيار را كه قرآن براى شناخت مؤمنان راستين از دروغگويان متظاهر به اسلام بيان كرده ، منحصر به فقراى طايفه بنى اسد نيست ، معيارى است روشن و گويا براى هر عصر و زمان ، براى جداسازى مؤمنان واقعى از مدعيان دروغين ، و براى نشان دادن ارزش ادعاى كسانى كه همه جا دم از اسلام مى‏زنند و خود را طلبكار پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) مى‏دانند ولى در عمل آنها كمترين نشانه‏اى از ايمان و اسلام ديده نمى‏شود .

در مقابل ، كسانى هستند كه نه تنها ادعائى ندارند ، بلكه همواره خود را مقصر مى‏شمرند ، و در عين حال در ميدان ايثار و فداكارى از همه پيشگامترند .

و اگر اين معيار قرآنى را براى سنجش مؤمنان واقعى به كار بريم معلوم نيست از انبوه ميليونها ميليون مدعيان اسلام چه اندازه مؤمن واقعى هستند ، و چه مقدار مسلمان ظاهرى ؟!

تفسير نمونه ج : 22ص :214

قُلْ أَ تُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فى السمَوَتِ وَ مَا فى الأَرْضِوَ اللَّهُ بِكلّ‏ِ شىْ‏ءٍ عَلِيمٌ‏(16) يَمُنُّونَ عَلَيْك أَنْ أَسلَمُواقُل لا تَمُنُّوا عَلىَّ إِسلَمَكمبَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكمْ أَنْ هَدَاشْ لِلايمَنِ إِن كُنتُمْ صدِقِينَ‏(17) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْب السمَوَتِ وَ الأَرْضِوَ اللَّهُ بَصِيرُ بِمَا تَعْمَلُونَ‏(18)

ترجمه:

16 -بگو : آيا خدا را از ايمان خود با خبر مى‏سازيد ، او تمام آنچه را در آسمان و زمين است مى‏داند ، و خداوند از همه چيز آگاه است.

17 -آنها بر تو منت مى‏گذارند كه اسلام آورده‏اند ، بگو اسلام خود را بر من منت مگذاريد ، بلكه خداوند بر شما منت مى‏گذارد كه شما را به سوى ايمان هدايت كرده ، اگر ( در ادعاى ايمان ) راستگو هستيد.

18 -خداوند غيب آسمانها و زمين را مى‏داند و نسبت به آنچه انجام مى‏دهيد بيناست.

تفسير نمونهج : 22ص :215

شان نزول:

جمعى از مفسران گفته‏اند كه بعد از نزول آيات گذشته گروهى از اعراب خدمت پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) آمدند و سوگند ياد كردند كه در ادعاى ايمان صادقند ، و ظاهر و باطن آنها يكى است ، نخستين آيه مورد بحث نازل شد ( و به آنها اخطار كرد كه نيازى به سوگند ندارد خدا درون و برون همه را مى‏داند).

تفسير : منت نگذاريد كه مسلمان شده‏ايد!

در آيات گذشته نشانه‏هاى مؤمنان راستين بيان شده بود ، و چنانكه در شان نزول ذكر شد جمعى از مدعيان اصرار داشتند كه حقيقت ايمان در قلب آنها مستقر است ، قرآن به آنها و به تمام كسانى كه همانند آنها هستند اعلام مى‏كند كه نيازى به اصرار و سوگند نيست ، در مساله ايمان و كفر سر و كار شما با خدائى است كه از همه چيز با خبر است ، مخصوصا با لحنى عتاب آميز در نخستين آيه مورد بحث مى‏گويد : به آنها بگو : آيا مى‏خواهيد خداوند را از ايمان خود با خبر سازيد ، او تمام آنچه را در آسمانها و زمين است مى‏داند ( قل ا تعلمون الله بدينكم و الله يعلم ما فى السموات و ما فى الارض ) .

و براى تاكيد بيشتر مى‏افزايد : خداوند از همه چيز آگاه است ( و الله بكل شى‏ء عليم).

ذات مقدس او عين علم است ، و علمش عين ذات او است ، و به همين دليل علمش ازلى و ابدى است .

تفسير نمونه ج : 22ص :216

ذات پاكش همه جا حضور دارد ، و از رگ گردن به شما نزديكتر ، و ميان انسان و قلبش حائل مى‏شود ، با اين حال نيازى به ادعاى شما نيست ، او راستگويان را از مدعيان كاذب به خوبى مى‏شناسد ، و از اعماق جانشان با خبر است ، حتى درجات شدت و ضعف ايمان آنها را كه گاه از خودشان نيز پوشيده است ، نزد او روشن است ، با اين حال چرا اصرار داريد كه خدا را از ايمان خود با خبر سازيد ؟ ! سپس به گفتگوى اعراب باديه‏نشين بازمى‏گردد كه اسلام خود را به رخ پيامبر مى‏كشيدند ، و مى‏گفتند : ما با تو از در تسليم آمديم در حالى كه بسيارى از قبائل عرب از در جنگ آمدند .

قرآن در پاسخ آنها مى‏گويد : آنها بر تو منت مى‏گذارند كه اسلام آورده‏اند ! ( يمنون عليك ان اسلموا).

به آنها بگو : اسلام خود را بر من منت نگذاريد ( قل لا تمنوا على اسلامكم).

بلكه خداوند بر شما منت مى‏گذارد كه شما را به سوى ايمان هدايت كرد اگر در ادعاى ايمان راستگو هستيد ! ( بل الله يمن عليكم ان هداكم للايمان ان كنتم صادقين).

منت - چنانكه قبلا هم گفته‏ايم-از ماده من به معنى وزنه مخصوصى است كه با آن وزن مى‏كنند ، سپس به هر نعمت سنگين و گرانقدرى اطلاق شده ، منت بر دو گونه است اگر جنبه عملى داشته باشد ( به معنى بخشش نعمت گرانقدر ) ممدوح است ، و منت‏هاى الهى از اين قبيل است ، ولى اگر جنبه لفظى داشته باشد مانند منت بسيارى از انسانها عملى است زشت و ناپسند.

تفسير نمونه ج : 22ص :217

جالب اينكه در جمله اول مى‏گويد : آنها بر تو منت مى‏گذارند كه اسلام را پذيرفته‏اند و اين تاكيد ديگرى است بر اينكه آنها در ادعاى ايمان صادق نيستند بلكه ظاهرا اسلام را پذيرا شده‏اند .

ولى در ذيل آيه مى‏گويد : اگر در دعوى خود راست مى‏گوئيد خداوند بر شما منت مى‏گذارد كه هدايتتان به ايمان كرده است.

به هر حال اين مساله مهمى است كه افراد كوته‏فكر غالبا تصورشان اين است كه با قبول ايمان ، و انجام عبادات و طاعات ، خدمتى به ساحت قدس الهى يا پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) و اوصياى او (عليهم‏السلام‏) كرده‏اند ، و به همين دليل انتظار پاداش دادند.

در حالى كه اگر نور ايمان به قلب كسى بتابد و اين توفيق نصيبش شود كه در سلك مؤمنان در آيد ، بزرگترين لطف الهى شامل حال او شده است.

ايمان قبل از هر چيز درك تازه‏اى از عالم هستى به انسان مى‏دهد ، حجابها و پرده‏هاى خود خواهى و غرور را كنار مى‏زند ، افق ديد انسان را مى‏گشايد ، و شكوه و عظمت بى مانند آفرينش را در نظر او مجسم مى‏كند .

سپس نور و روشنائى بر عواطف او مى‏پاشد و آنها را پرورش مى‏دهد ، ارزشهاى انسانى را در او زنده مى‏كند ، استعدادهاى والاى او را شكوفا مى‏سازد ، علم و قدرت و شهامت و ايثار و فداكارى و عفو و گذشت و اخلاص به او مى‏دهد ، و از موجودى ضعيف انسانى نيرومند و پر ثمر مى‏سازد.

دست او را گرفته و از مدارج كمال بالا مى‏برد ، و به اوج قله افتخار مى‏رساند ، او را هماهنگ با قوانين عالم هستى ، و عالم هستى را در تسخير او قرار مى‏دهد .

آيا اين نعمتى است كه خداوند بر انسان ارزانى داشته يا منتى است كه انسان بر پيامبر خدا (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) بگذارد ؟!

تفسير نمونه ج : 22ص :218

همچنين هر يك از عبادات و اطاعات گامى است به سوى تكامل : قلب را صفا مى‏بخشد ، شهوات را كنترل مى‏كند ، روح اخلاص را تقويت مى‏نمايد ، به جامعه اسلامى وحدت و يكپارچگى و قوت و عظمت مى‏بخشد.

هر كدام يك كلاس بزرگ تربيتى است ، و درسى است آموزنده.

اينجا است كه انسان بايد هر صبح و شام شكر نعمت ايمان بجا آورد و بعد از هر نماز و هر عبادت سر به سجده بگذارد ، و خدا را بر اينهمه توفيق سپاس گويد .

اگر بينش انسان در مورد ايمان و اطاعت خدا چنين باشد نه تنها خود را طلبكار نمى‏داند ، بلكه هميشه مديون خدا و پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) و غرق احسان او مى‏شمرد.

عبادات را عاشقانه انجام مى‏دهد ، و در راه اطاعت او نه با پا كه با سر مى‏دود.

و اگر خدا براى او پاداش عمل قائل شده ، اين را نيز لطف ديگرى مى‏داند ، و گرنه انجام كارهاى نيك سودش به خود انسان بازمى‏گردد و در حقيقت با اين توفيق بر ميزان بدهكاريهاى او به خداوند افزوده مى‏گردد.

بنابر اين هدايت او لطف است ، و دعوت پيامبرش (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) لطفى ديگر ، و توفيق اطاعت و فرمانبردارى لطفى مضاعف ، و پاداش لطفى است ما فوق لطف ! در آخرين آيه مورد بحث كه پايان سوره حجرات است باز هم آنچه را در آيه قبل آمده تاكيد مى‏كند ، و مى‏فرمايد : خداوند غيب آسمانها و زمين را مى‏داند ، و نسبت به آنچه انجام مى‏دهيد بصير و بينا است ( ان الله يعلم غيب السموات و الارض و الله بصير بما تعملون).

اصرار نداشته باشيدكه حتما مؤمن هستيد ، و نيازى به سوگند نيست،

تفسير نمونه ج : 22ص :219

او در زواياى قلب شما حضور دارد ، و از آنچه در آن مى‏گذرد كاملا با خبر است.

او از تمام اسرار اعماق زمين و غيب آسمانها آگاه است ، بنابر اين چگونه ممكن است از درون دل شما بيخبر باشد ؟ خداوندا ! بر ما منت نهادى و نور ايمان را در قلب ما تابيدى ، تو را به نعمت عظيم هدايت سوگند كه ما را در اين راه ثابت بدار و در مسير تكامل رهبرى كن ! پروردگارا ! تو از اعماق قلب ما آگاهى ، نيات ما را به خوبى مى‏دانى ، عيوب ما را از بندگانت بپوشان و به كرمت اصلاح فرما ! بار الها ! به ما توفيق و قدرتى مرحمت كن كه ارزشهاى عظيم اخلاقى كه در اين سوره پر عظمت بيان فرمودى در وجود خود زنده كنيم و احترام آن را پاس داريم .

آمين يا رب العالمين

پايان سوره حجرات اول محرم سال 1406.

26 / 6/ 64.